

(که کوچ میرزا باشد) در آگره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان احتمالت گرفته بود -
 و آنحضرت از روی ملاحظه ذاتی رقم عفو بفرمایید از کسبده کامیاب الطاف ساخته طلب
 فرموده بودند - و چون میرزا نزدیکی مویس معلی رحمد جمع از امرای معتبر را باستقبال
 فرستادند - و چون معانیت یکروزه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا هندیال بموجب اشارت
 عالی رفتند - و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندیال بدستور تسلیم
 دست بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام بادروی معلی آوردند - و آن روز میرزا بموجب
 فرمان پادشاهی بخیمه خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانه عالی آمده استلام بحاط اقدس
 نموده بلوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و در مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه
 و کمر و شمشیر و امسب مرفراز شد - آری - بدرگاه خامان ایزدی سیدات را بحملات خریداری کنند -
 و بدیها را در عدان لیکوئیها بشمار آرند - در کارخانه کرم الهی چنین مشیت رفته که رحمت
 خاص او فراخور عصیان میرسد - هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند -
 و این صفت نسبت بمطالعین که ظل الله اند مناسب تر و مطابق تر است - که در گذشتن از گناهان
 فریسه بصفت رحمت و فسحت دولت ایشان نمی رساند - و نامراده (که شومند) افعال
 ناشایسته است) او را از ربال عقوبت پرزانه نجات می بخشد - ملخص آنکه حضرت جهانبانی
 جنت آسمانی با وجود چنین عصیان بزرگ (که بخشش را هزارا نداشت) باخلق ربانی متعلق
 گشته در مکانات بدی به نیکویی پیش آمدند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این
 خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی و ذاتی عذصر قدسی است - و در اجرای
 سیامات چندان ملاحظه و تانی مرعی دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا ایذم
 هاین صفات کمال آramده نگشته - چنانچه درین شکرنامه اندک از بسیار گفته آید - حق تعالی
 این نسبت را روزانوز گرداند - و بنتایج این شیمه کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات
 کرامت فرماید •

القصة چون شبرخان از طلوع ریات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را
 با جمعی در قلعه چاده گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را
 بجنگ گرفت - و مال بحیار بدست آورد - چون مویس گیتی گشای حضرت جهانبانی

(۲) نسخه [۱] بمروز (۳) در [اکثر نسخه] نیکوئی (۴) در [اکثر نسخه]

جنت آشیانی بحدود چنانچه نزول اجال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت -
 و روسی خان (که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع بنگاله روزگار بود - و بعد از
 فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در ملک ملازمان درگاه انصلاک یافته بمنصب میرآتش
 مر بلندی داشت) بر کشتیها ترتیب عاباط نمود - و از تظمهای ^(۳) تخته بر روی تخته آنچنان
 محطه مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن
 انگشت حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان لقبها بدیوار فرور برد که با آتش زدن آن منافذ
 زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسر شیرخان از آنجا فرار نمود - و سایر اهل قلعه امان
 طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد - و امان یافتها (که قریب دو هزار کس
 بودند) اگرچه حضرت جهانبانی قول روسی خان را معتبر داشته بار بخشیده بودند اما
 رویبیک در لندی (که از نزدیکان بساط عزت یون) بتحویل دستهای ایشان را فرمود که بپرندند -
 و آنچنان نمود که حکم پادشاهیهست - و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی
 ملامت فرمودند - روسی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاه او افزونی
 گرفت - و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسب سرنوشت
 محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت *

و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد -
 نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعنی ضمیمه
 بواعث تسخیر بنگاله و ملار و دواعی توجه عالی گشت - آنحضرت او را بتفقدات خسروانه
 مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند - و چون این یورش والا مصمم
 گشت جوئیور آنحدود را بمیرهفتو بیگ (که از کبار آمران بود) مرحمت فرمودند - و چنانچه
 به بیگ میرک عنایت شد - و حاسان و هرانجام این دیار فرموده از راه بر و بحر مساکر
 نصرت قریب در جندش آمد - و چون عرصه پند مضر به خدام گردون قناب شد دولتخواهان درگاه
 بموقف عرض زمانیدند که موسم باران زمیده است - اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن
 این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری یورش فیروزی یافتن بر حصول مامول هر ایذه
 اقرب خواهد بود - چه عبور هوا در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعث ویرانی
 و تباهی سپاهی - والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف زمانید که شیرخان در بنگاله خود را

هنوز زانک نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال او بصورت خواهد بود -
 آنحضرت بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت کنگش از حکم بر نهفتن
 ربابت جهانگشای فرمودند - در بهاکلهور لشکر را دوجا - اخذند - میرزا هندال را با پنج شش هزار
 کس از آب گذرادند که از انطرف آب عبور نموده باشند - چون ساعت منگیر مسکرت اقبال شد خیر آمد
 که جلال خان پسر شیر خان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاد بود) با خواص خان
 و بر مزید و سر مست خان و هیبت خان نیاژی و بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه
 گدهی را (که بر متاب دروازه بنگاله است) مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد •
 و حقیقت معامله آنکه شیر خان باستماع توجه ربابت عالیات جنگ را به پیچوجه بخود قرار
 نداده راه جهاز کهند پیش گرفت - که چون مرکب عالی به بنگاله فرآید ازین راه به بهار و آنصوب
 رفته شورش انزاید - و هم اموال بنگاله را بمایه رساند - و جلال خان و جسمه را نزدیک گدهی
 گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی گهای نزدیک رحه و من بشیر پور برسم اینها با بلغار
 خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیری منقاد باشند - و حضرت جهانبانی از بهاکلهور
 ابراهیم بیگ جابوق و جهانگیر قلی بیگ و بیوم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گریک علی بیگ
 و بچه بهادر و جمعه کذیر نزدیک به پنج عش هزار کس تعیین فرمودند - چون عساکر پادشاهی
 بنواحی گدهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسنه بر سر آورد آمد - این مردم
 خود را راست نکرده بودند که جنگ را باملوب انتظام دهند - و آداب ترتیب افواج قایم سازند -
 لشکر مخالف بسیار - و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ نه - بپراسخان چند مرتبه
 برگشته بر سپاه دشمن تاخت - و روی جهاز را از هم گماید - و چپقلشهای دلیرانه کرد - اما از
 کمک افواج قاهره بمبیب بترتیبی کوناهی شد - و کارها بر حسب دلخواه انتظام قیامت -
 علی خان مهارانی و حیدر بخشی و چندس دیگر از امیران دولت پایه رالی شهادت یافتند - چون
 این خبر به سامع قدسیه رسید آنحضرت خود بصحرت نهضت فرمودند - درین توجه کشتی بحرآرا
 (که بجهت سوارمی خامه بود) در کهنکام غرق شد - و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تبعروکار
 رسید این سیه بخشان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که ترهت و پرتیه باو نامزد

(۲) نسخه [۱ ه] و [۵ ا] بهادر خان - و [ب ح] پهل خان (۳) در نسخه [د] لفظ بیگ نیست (۴)

نسخه [د] گردنبرد (۵) نسخه [د] پلنه •

هنده بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگزین نازا خود رفته بسامان بقیق ازان طرف بنگاله درآید - و حضرت جهانبانی از آنجا کوچ کوچ متوجه بنگاله شدند - و بتائیدات الهی در سال (۹۵۵) نهمصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر افعانان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه چهار کهند بحدود رهناس آمد - و پروانه بازی قلعه رهناس را منصرف شد *

گرفتن شیرخان قلعه رهناس را

و محمله ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهناس (که قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استحکام) رسید براجه چندامن برهن حاکم قلعه کمان فرستاده احسانهای قدیم او را پیاد داد - و طرح یکجبهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است - میخواهم که مردمی بجای آری - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی - و مرا رهین احسان خود سازی - بعد زبان چابوسوی و نیرنگسازی راجه ساد لوح بفریب آن شهنشاه باز قبول کرد - این بیگانه ملک آشنائی ششصد تری سرانجام داد - و در هر تری در جوان مستح را در آورد - و باطراف تری کنیزان را گماشت - و باین حیل سپاهی را در آورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته دست نذره دراز کرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعیش و شادمانی نشستند - و عساکر انبال ملک معمور و سبع را دریاخته اسباب بی پروائی را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشههای تباه بخود راه داده بی رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دارالخلافه آگره شد - هرچند مذاشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد - پس از روزی چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد - و در خاوتخانه دماغ بی فر ایزدی سودای حلاطت می بخت - شیرخان وقت را قدیمت دانسته در فتنه و فساد کوشید - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصت بنارس را در تصرف خود آورد - و میر فضلعلی^(۵) حاکم آنجا را کشت - و از آنجا روانه جونپور شد - جونپور را بابابیک جلایر پدرشاهم خان داشت که بعد از فوت هندو بیک بار مکرمت فرموده بودند - در قید ضبط در آورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیک پسر ابراهیم بیک چابوق از اوده عزم بنگاله کرد - میرنیت - آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقراری میرفت - و طابکار نبرد و بیکار

(۲) نسخه [ج] ده بنگاله (۳) نسخه [ز] مشرت (۴) نسخه [ه] شمرده (۵) نسخه [ج] فضلعلی *

می بود. پنجاه سال خان این خبر را شنیده بدو سه هزار کس اینکار کرده رعیت سو یوسف بیگ میاهی لشکر را دیده مستعد جنگ شد. هرچند همراهان کثرت مخالفان و قات خود را گفتند فایده نداشت. و در نواحی جونپور مردانه شربت و آبچین درکشید. مخالفان روز دیگر آمده جونپور را قبول کردند. و بابابیک جلیور در نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد. و حقیقت احوال بمیرزایان و امرا نوشت. و عراض متواتر نیز بدرگاه معنی ارسال داشت. میر نقرعلی از دهلی بدارالخلافت آگره آمد. و نصایح ارجمند بمیرزا همدان بظهور آورد. و بعد از گفتگوی بعینار میرزا را از آگره برآورده آنطرف آب گفتارید. و محمد بخشی را بران داشت که آنچه در وقت گنج امدان میرزا نماید که بزودی جونپور خود را رساند. و از آنجا میر نقرعلی رخصت گرفته بحدود کاپی ردت که پادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر مازد. و در حدود آگره میرزایان باهم اتفاق کرده پیشتر روانه شوند. و مقارن این حال خسرو بیگ کونکناش و حاجی محمد بابا تشقه و زاهد بیگ و میرزا نظر و جمعی دیگر از زاهدچاری و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین محمد (که او را در فتوح گذاشته بودند) آمدند. و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا همدان نوشت. و امتداعی اذمالت ایشان نمود. میرزا همدان نوشته های الذات مصحوب محمد غازی توغیانی (که از معتمدان میرزا بود) فرستاد. و شرح آمدن امرا را بیادگار ناصر میرزا و میر نقرعلی نیز فرشته روان ساخت. و امرا خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب نبرد بکول (که در مواجب زاهد بیگ بود) آمدند. فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شدافت. کوه اندیشان نمک بحرام زبان هدیان کشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم. اگر شما چنانچه خیال کرده اید بنام خود خطبه میخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرمانیم. و گرنه پیش میرزا کامران میرویم. و آنجا کامرونی و دوستکامی در کنار ما ست. محمد غازی توغیانی آمده بدیغام امرا پنهانی رسانید. و گفت که یکی از دو کار ناچار است. یا خطبه بنام خود بایندخواند. و امرا را طلب داشته نواخت. یا بجهانه امرا را گرفته مقید کرد. میرزا همدان (که پیوسته حرش بسودای محال میخارید) این معنی را از معتمدات دانسته بوسیدل مواجد لطف حرام مکان عاقبت نالندیش را طلب داشته دلما نمود. و خیال تباہ را بیشتر استکام داد. چون نذرنگ بدارس و جونپور و آحدود بمسامع علیقه حضرت جهانمائی رسید و حقیقت ازاد طغیان میرزا همدان معلوم شد شیخ بهلول را (که از امیان مشایخ هند و مقرون جلال عواطف

پادشاهی بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را پدارالخلافة رساند - و بمواعظ حقیقت‌آماس میرزا را از خیالات نامده باز آورده بزودی استیصال افغانان یکنل و یکنیان سازد - و در چنین هنگام (که آسرا اندیشه‌های نادرست و فکرهای نامودعهند پیش دارند - و نزدیکست که میرزا هندال را از جاده قوم بلغزانند) ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال بامتقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد - شیخ سخنان سنجیده دولتخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت - روز دیگر محمد بخشی را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و اشتر و امب و یراق جنگ همه را سامان نماید - محمد بخشی معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهی داده شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج بایلغار آمد - و همانا که آسرا قرار داده سخن یکی ساختند بودند آمدن او باعث تقویت اراده آسرا شد - در مرتبه دیگر محمد غازی توغیائی را پیش آسرا فرستاد - آسرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستاده پادشاه است - و صلاح کار ما را برهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا برهمگنان یقین شود که تما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم - تیغ در سامان اسباب سفر بود - و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه ناخوشیته مصمم شد - و میرزا نورالدین محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ربگستال (که نزدیک باغ پادشاهی بود) فرمود که گردن زدند - و امرای مخدول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعت نهم و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هر چند عصمت‌مآب دادار آغاچه بیگم والدۀ ماجده میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلاً سودمان نیامد - و زبان هالش این مضمون مبعرائید *

باد است نصیحت کسان در گوشم * اما بادیکه آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدۀ خود زحمت آن عصمت‌قباد جامه کبود در بر داشت - میرزا گفت که دو چنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست که پوشیده اید - آن عصمت‌قباد از روی درویشی فرمودند چه می بینی من صائم ترا میدارم -

تو خرد سالی - و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب گم کردی - کمربند
 هلاب خود بستگی - محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشید - در باره من چرا توقف دارید -
 میرزا او را احوالت نموده همراه گرفت - یادگار ناصر میرزا و میر فقرعلی این قضیه ناگوار
 شنیده از حدود کالیپی برای گوالیار ایلغار کردند - و خود را بدارالملک دهلی رسانده در
 استحکام مبنای شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند - میرزا در همیدپور (که نزدیک دیروزآباد
 است) رسیده بود که خبر ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقرعلی بجانب دهلی رسید - میرزا
 و امرا کنگاش کرده بتصرف دهلی متوجه شدند - اکثری از جایگیرداران خرد از اطراف و نواحی
 آمده میرزا را دیدند - و کوچ بدوچ رسیده دهلی را محاصره کردند - یادگار ناصر میرزا و میر
 فقرعلی در قلعه داری کمر همت بستند - و به میرزا کمران صورت واقعه نوشته النامی توجه در
 دفع فتنه و فغان نمودند - میرزا از لاجور متوجه شد - چون بحدود قصبه حلیت رسید
 میرزا هندال کار نامنخته بحدود دارالخلافه آگره شدامت - میرزا کمران چون قریب بدیلم رسید
 میر فقرعلی آمده میرزا کمران را دید - و یادگار ناصر میرزا بر همان نهج در استحکام قلعه کوشش
 داشت - میر فقرعلی بمقدمت هوش افزا میرزا کمران را باکره روانه ساخت - میرزا هندال
 در آگره بودن بخرد قرار نداده بالور رفت - میرزا کمران باکره آمده از عصمت قباب دلداری آنچه
 دیگر استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن کدبانوی موافق دانش
 میرزا هندال را از لاجور آورده و فوطه در گردن او انداخته به میرزا کمران ملاقات داد - میرزا بآئین
 لائق پیش آمد - و روز دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد - و میرزایان
 و امرا باتفاق یکدیگر از آب چون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند - اما چون سعادت و همنون
 این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت پبری نیامتند *

انحاصل چون بهیامین تائیدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابدیدوند در آمد
 و بای تخت آن ولایت مستقر مویس عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جایگیرهای
 خود باندک مواج هیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند -
 و ازکن سلطنت بانظام امور مکی کمتر پرداختند - و فتنه انگیزان ملک (که همیشه
 سعادت آباد عالم از آن معم بینگان خالی نباشد) سر آشوب و شورش برآوردند - و نزدیک رسید
 که فتنه غمگانه مزگان فرودشاه را با کند - اختلال در میانی احتیاط رایج است - چنانچه خبری

(که اعتماد را شاید) بمعصوم اقبال نمیرمید - و اگر اندک از بهیار معلوم یکی از مقربان
 بمصایب عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند - چه نقش چنان نهفته بود
 که حرف ناملازم مذکور مجلسی تدمبی صرفت نشود - رفته رفته چو حقیقت نازک
 هندوستان بومیله دولخواهان حقیقی (که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض
 رسانند) معروض موقوف حضور شد حضرت جهانبانی بدورات و اقبال ارکان خلافت^(۴) را
 طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند - هرچند از کثرت باران زمین تمام در
 زیر سیلاب بود و آبهای دریا عورش طوفانی داشت و قطعاً هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت
 مراجعت را از لوازم پاسی درات دیدند - تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ میفرمودند - آن بیدولت
 روشی که عمده باطل اندیش در میان آورده ارادهای قیام پیش گرفت - و از تیرورائی
 وسیله بختی فرار نموده پیش میرزا هندیال آمد - آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ
 عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشتند - و در عین باران عنان مراجعت
 معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند *

شیرخان چون آرزو مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دارالخلافه آگوه
 شاد از چونپور دست ازداشته متوجه رهناس شد - و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات
 بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه چهارکهند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله
 نماید - و اگر نشش چنین نشیند و متوجه دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید -
 و قصد شبخون کند - چون موکب رالی حضرت جهانبانی بترهت رحمد شیرخان کمی لشکر
 و بمراجمی اردوی معلی معلوم کرده شکرک شد - و با لشکر فراران و اعتماد تمام
 قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیلت لشکر از هر طرف قابو می طلبید - و هیچکس را مجال آن
 نمیشد که از زیرنگساز غنیم واقف شود - این علی قرار ایگی رفته خبر مشخص آورد -
 و بومیله میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید - اگرچه موکب عالی از آب گنگ
 عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن
 او بمسگر اقبال شعله افروز نایره غضب پادشاهی شد از کمال طوت و تهر عنان توجه
 بجانب او منعطف ساختند - هرچند معروض شد که در چنین وقت [که همه سامانجی عساکر
 اقبال] که بادپایان گیتی نورد چندین مسافت بعیده را پای در گل پیموده اند (در اهلی مرتبه

اصحت [روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصه قتال مقدم احتیاج میبودن از پیشگاه صلحت
 و امور است - لایق دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نهاده عزیمت دفع
 فتنه کرده شد] آنحضرت هر دو لغات برین معنی لینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب
 مخالفان نهضت فرمودند *

باید دانست که رسمیت قدیم و قائده محترم که چون کار آهوان ملک تقدیر ایزدی
 تقدیر گرانمایه بیکه مقرر سازند بیشتر از ان ابواب ناکامی کشیده در کشاکش اندوه اندازند
 تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم برداشته کار باعتدال آرد - بنابراین
 چون ظهور کوسب روشنی انزای جهانیان (که از جیب تاجول^۴ بهادر در عالم مثال آگاه دهن را
 نموده بدولت انظار مرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هر ایینه اگر بیشتر از ان نامرادی چند
 بظاهر روی نهاید چهره تا عمل خرد پروزان در زمین خراشیده نگردد - و لهذا با لشکره چنین
 که عالم تسخیر توان کرد از انخانه چند تیر برای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابراین
 برخلاف صلحت دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه مویکب عالی واقع شد - و در موقع
 بهیه^۵ از مضامین بهوجپور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد - در آنجا سیاه آبه اامت کنباس نام -
 در میان در لشکر واقع شد - مویکب عالی آب را بل بسته عبور فرمود - هر چند لشکر پادشاهی
 اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگ (که دست میداد) نصرت از جانب
 اولیای دولت قاهره میبود - و افغانان از هر طرف بقتل میرویدند - تا آنکه مدت تقابل و تقاتل
 باستداد کشید - و برادران گرامی (که هر یک گهایش اقلیم را برهن بود) از کوتاه بینی
 اندیشههای نور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بعمادت اتفاق فایض نگشتند - و توفیق
 ادراک خدمت در چنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نقد - هر چند مناشیر نصیحت
 می آمد نقش آن الواح الهی در ضمیر این آهنین دهن صورت نمی بست - و شیرخان از روی
 روپا بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشه فامد جنگ را در
 سرمه خیال جوان میداد - تا آنکه بفریب و ذنون جمع از پداده و مردم زبون را با احباب آنشبازی
 روپرو گذاشته خود در منزل عقب رفته شمشک - و مهاجر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا
 بود) از مقدمات مکرانزای آن حمله اندرز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

(۲) نسخه [ج] کاپوری (۳) نسخه [ه] بهینه - و نسخه [ز] بهیه (۴) نسخه [ب] کلن -

و نسخه [ج] کنباس *

چون امری میخواستند که ظاهر شود بقدر بهرانی بارکن کار آگاهی ملحق میکردند - و ازین سبب در شرایط ننگه‌بانی تهاونه عظیم راه می‌یابد - تا شیخ (که پاتیشی محمد زمان میرزا بود) ازو غفلتی تمام واقع شد - آن روزه‌باز (که فرصت را در کمین بود) شگبیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلی پیدا شد - لشکر خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جمال خان - و یک توپ خواص خان - لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن اصعب و مجال جیبه پوشیدن نداشت - حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند - سررشته تدبیر از دست رفته بود - در وقت سواری بابا جلایر و تردی بیگ و توپ بیگ بملازمت رسیدند - حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآرند - آن دو و ناکیش غیرت اندیش بر در سرابرد عزت شریف گوارای شهادت در کشیدند - و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد مرابرد عصمت توفیق جان نثاری یافت - وقت بغایت تنگ شده بود - حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد - و از آنجا (که حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و ضامن مآل بود) ساحت حریم حرم عفت را عواصف خیال بدانندشان نتوانست پیمود - و غبار اندیشه تیره جانان بر عواطف سرادقات عصمت پردگهان جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوس ناموس الهی از تقدیرس خانه رفعت بدورباشی حاجبان غیرت حرمت پرده نشینان خلدتخانه عفت نمود - و خیال ناهد در ضمیر آن تیره درونان راه‌نمایانست - و شیرخان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده‌پوشی بآبروی تمام روانه حاجت *

و بالجمله چون آنحضرت متوجه پُل شدند پُل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون نهنگان دربانورد بآب زدند - قضا را از اسب جدا می‌شوند مقارن این حال (چون نگهداشتم ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود) سقائے خضر راه ایشان گشت - و بدستبازی شناوری از این گرداب نتهه بحاصل نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظام اولیائی - و عنایت و مرحمت بجای آورده بار وعده فرمودند که چون بعلمت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی میدهم - و این قصه پر غصه در نهم صفر (۹۴۹) نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگه برگذرد چومه از ممکن تقدیر پرده‌گها گشت - میرزا محمد زمان و مولانا محمد پیرعلی و مولانا تمام علی صدر و مولانا جمال تنوی و بصیاره

(۲) نسخه [ب] چله (۳) در [اکثر نسخه] مرت (۴) نسخه [ج] میقدنه (۵) نسخه

[ز] چومه (۶) نسخه [ب] شهر علی - و نسخه [ج] پیر علی *

فرامرا و افاضل غریبی بھر فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا مسکری و معدودے چند اہلغار
 کردہ بدارالخلافتہ آگرہ نزول اجلال فرمودند - و میرزا کامران باستانبوس عالی سر فراز شد -
 و بعد از چند روز میرزا ہندال بوسیلتہ میرزا کامران و والدہ ماجدہ او شرمندہ و سرافرازدہ
 از اور آمدہ معزمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراسم ذاتی نوازش فرمودہ تقصیرات
 او را بر روی او نیاوردند - و بنفقدات بے پایان (کہ از اندازہ بشری زیادہ باشد)
 پدش آمدند - و چون ناکہان از روی بے تدبیری امرے سرفروشت بظہور آمد ہموارہ
 در تدارک این امر میبودند - و در سرانجام آلات و ادوات کافی اشتغال داشتند -
 از اطراف مملکت امرا و سپاہیان باحکام عتبتہ علیہ مشرف میشدند - درین اثنا مقامی
 پاکسروشٹ بامید وعدہ گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت - حضرت جہانبانی
 (کہ تاجدہ و تخت بخش ملک مرت و احسان بودند) چون مقامی بینوا را از در دیدند
 فی الحال خسرو بہد خود را بر سریر وفا جامی دادند - و تخت سلطنت را بجهت آن
 خضر راہ خالی ساخته سقا را بموجب وعدہ او تا نیمروز بر تخت نشانند - و بخت نشین
 ملک نیمروز برابر ساختند - و بعضی احکام و اوامر پادشاہی را (کہ ظرنش گنجایش آن نداشت)
 مستقامی ساختہ بحکمرانی پایہ امتیاز او را بلندی بخشیدند - و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج
 از چہرا احوال او و قبیلہ او برداشتند - و ہر حکمی (کہ دران جاوس بر اورنگ شاہی از سقا ظہور
 یافت) بامضا مقنن گشت - میرزا کامران از ظہور چنین علوہمت چنین شکایت بر جبین
 حکایت ظاہر ساخت - و خاطر آزارجوی را بہانہ پدید آمد

بعد ازین قضیہ از روباہ ازبی شیرخان قصد ہنگالہ کرد - و تا حدود بہار آمدہ متوقف شد -
 و جلالخان را با جمع ہریشان بر بحر ہنگالہ تعیین کرد - و باندک فرصتی با جہانگیرقلی بیگ جنگ
 در پیوست - و او داد جلالت دادہ عرصہ نبرد را بقدم شجاعت پیمود - اما از انجا (کہ مشیت الہی
 و حکمت ازلی نقشبند صورتہ دیگر بود) تمامی امرای ہنگالہ در دفع نڈہ اتفاق شایستہ نمودند -
 و نہایت ہمت پوشیدہ درین جنگ فراہم نیامدند - لاجرم جہانگیرقلی بیگ بعد از کوشش
 و کشش در معرکہ تفاوت قدم نہایت انشرد - روس گردانیدہ بزمینداران ہناہ آورد - و بہد و ہمان
 فادرمست برآمد - و او و جمعہ کثیر بصحرای نیستی شتافتند - شیرخان خاطر از ہنگالہ فراہم آوردہ
 بحدود جونپور آمدہ شورانرا شد - و آن ملک را بنصرت و تغلب خود در آوردہ دست فتنہ

در آن ساخت - و قطب خان (که بحر خرد او بود) با جمعی کثیر از او نشان بر میرکالپی و اتاوه
فنده ساز گشت *

چون این خبر بمصامیح قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اورنگ (که
آنستود بجایگیر ایشان مقرر بود) و امکندر سلطان (که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی
ممالی کالپی قیام داشت) بر سر او نامزد شدند - این شیرمردان معرکه دلوری در برابر آن
رویه صفای حمله کردند در آمده جنب عظیم کردند - و بتائیدات غیبی فتح روی داد - و قطب خان
در میدان جنگ کشته شد - و حضرت جهانبانی مدتی در دارالخلافه آگره بسرانجام سپاه
نصرت قرین و گردآوری دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و مرائر ایشان اشتغال
داشتند - هرچند رخسار غبار آلود طمبیر میرزا کامران را بزال نصایح شستند چهره صفا بیچهره
روی نمود - و چندانکه زنگار خلاف بمصقل صواعظ زدودند جلای وفاق در آئینه روزگار او بهیچ
روی پدید نیامد - و در چنین مهم عالی (که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش
بود) در چنین هنگامه (که با چندین استمداد قریب بیصمت هزار کس خوب یا او بود - و از دولت
تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویه و تا حد سمانه جنوب رویه در حیطه
تصرف داشت) با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود منقدر و مقصر ظاهر شده
نمازش نمود - و بمقتضای اطراف غفلت و تغریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تفاءد ورزید -
ایزد تعالی درین کارگاه مکانات ندایچ کردار بر عاید ساخت - چنانچه در صدر حیات سزای
اعمال خود را بچشم خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود
گزارش یابد - و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد *

• چو اختر میگذاشت آن فال شد راحت •

بیماری چند مزمن پیش او آمد - و از بغمت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متنبه نگشته بر
مملکت ناخشنودی منعم و بیرضائی مفضل خود اصرار ورزید - آرا خواجه کمان بیگ را با جمعی
کثیر باهور فرستاد - و روی از قبله اقبال گردانیده از دنبال او خود روان شد - و دیال و خمران را
(که جنب حضرت درصمت و جذب منعمش دشمن باشد) باعد و بانی گشت - هرچند حضرت
جهانبانی فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیقی همراهی نمیشود و اینچنین قابله از دست
میدهدی مردم خود را همراه کن) میرزا برعکس خواهدش آنحضرت هنگی درین اندیشه که

مردم پادشاهی را بد راهی داده همراه خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان (که
 خاله‌زاده حضرت گیتی‌متانی فردوس‌سگنی بود - و همراه میرزا کامران دارالخلافه آگره
 آمده حرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود - و بغوازه‌های فراوان ممتاز گشته)
 میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته او را به‌مراهمی خود معی کرد - میرزا حیدر بجانب
 میرزا کامران میل نموده در مقام عذرخواهی شد - و از بی‌فکری حرف رخصت در میان
 آورد - حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین
 علی‌السویه است - و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت بما بیشتر ظاهر ساخته - و اگر تلاش
 ناموس و مردانگی است خود باید همراه ما شوی که ما بر سر غنیمت می‌رویم - و آنکه میرزا
 کامران اظهار بیماری می‌نماید تو طبیب نیستی - و دارشفاس نه که همراه روی -
 و آنکه میرزا لاهور را مامن تصور کرده خیال نامد است چه از بازپس ماندن ازین پورش
 اگر امری مانع شود کفج ملامت در هندوستان نمیتوان یافت - و نیز امر از در شقی بیرون
 نیست - اگر ما را دفع است شما را چه رو و کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین
 نتوانید برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد - و اگر عیاناً بالله حال برخلاف
 اینست بودن شما در قهور محال خواهد بود - و هر کس که این گفتار بمیرزا کامران
 داده دماغش خبط یافته - یا خیانت روزیده - و حق را از پوشیده از راه خوشامد
 درآمده است - احاصل میرزا حیدر بدلات بغت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت
 وفاقت موکب عالی معزز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از ونور جمعیت خود سه هزار
 کس را به‌اشلیقی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت - و خود توفیق خدمت زیانت •

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشپانی از دارالخلافه

آگره بنسبت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از

مجاوبت و سوانح هجرت افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کار آگاهان بدایع طراز نگارخانه تقدیر در نقش و نگار طرح درگرفتند اگر اکنون
 کار بر سران نهند جای شکر است نه مقام شکایت - و لهذا این جهان‌آرا اتفاق از
 چنین برادران گرامی برداشت - و جمعیت را متفرق ساخت - و آنحضرت بالکمره

اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند - و از قوت دل و امتقنل همت جلی خود
 قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان
 با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه محدود خود اراده عبور
 از آب فرمودند - و در اندک زمانی برگزیده بهوجپور پل بسته شد - و جمعی از یکهجوانان
 تیزهلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بی زمین حوار شده
 بآب زدند - و مانند شیران دریایی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا درآمدند - و چون
 نهنگان دریانورد در بحر غدار طوره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند -
 و داد مردانگی و پهلوانی داده بر موکب مراجعت عزم اردوی معلی نمودند - چون نزدیک
 پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامی را (که در جنگ چو^{۲۱} بجانب فوج عدو مانده بود)
 بشکستین پل مردادند - آن فیل باعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا
 درهم شکست - درینوقت از اردوی معلی توپه رها کردند که قوایم فیل گردباز را
 خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوی داد
 شجاعت داده سلامت آمدند - در صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بقانوج روان شوند -
 بملاحظه و ناتی کوچ بکوچ میرفتند - در اندامی راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپه
 از توپخانه پادشاهی سردادند - کشتی کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهوه
 زیر زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان
 میرزا و پسران^{۲۲} آنغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرالی منتهی
 میشود - و نیرا دختر بی سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتی ستانی
 فردوس مکانی مریند بودند - و بعد از شفقار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی
 همت آشنایی مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمانی برین مملی گذارش یافت) چون سبزه
 باطل را رونق و بهان باشد و مدینه کار با دلی نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعقبه طیفه
 حضرت جهانبانی آمده سجده عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال مررت و نقوت
 گناهان کرد ایشانرا ناکرده انگشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در هر شب
 اصلی این نامپاسان بدنهاد افتاده بودند باز از بیادولتی و کم فرستی در چنین وقت
 اختیار فرار نموده پای از دایره قرار و اضطراب بیرون نهادند - و راهنمای گمبختگان دیگر

مردم پادشاهی را بد راهی داده همراه خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمد حسین گورگان (که خاندان او حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و همراه میرزا کامران دارالخلافه آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود - و بنوازهایی فراوان ممتاز گشته) میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته او را به همراهی خود سعی کرد - میرزا حیدر بجانب میرزا کامران سبل نموده در مقام هذرخواهی شد - و از بی نگرانی حریف رخصت در میان آورد - حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین ملی السویه است - و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت بما پیشتر ظاهر ساخته - و اگر تلاش ناموس و مردانگی است خود باید همراه ما شوی که ما بر هر قذیم میرویم - و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب نیستی - و در دانش نغ که همراه روی - و آنکه میرزا لهور را صامن تصور کرده خیال فاسد است چه از باز پس ماندن لزون یورش اگر امری مانع شود کنج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت - و نیز امر از در شق بیرون نیست - اگر ما را فتح است شما را چه رو و کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانید برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد - و اگر عیاداً بالله حال برخلاف اینست بودن شما در لهور مجال خواهد بود - و هر کس که این کنگاش بمیرزا کامران داده دمانش خط یافته - یا خیانت ورزیده - و حق را از پوشیده از راه خوشامد درآمده است - الحاصل میرزا حیدر بدلت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدوای رفانت موبک عالی معزز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از رفیق جمعیت خود سه هزار کس را بهاشرفی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت - و خود توفیق خدمت نیابت *

توجه موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دارالخلافه

آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیر خان و مراجعت بعد از

معارفت و موافق هجرت افزا که بعد از آن وقوع یافته

چون کراکهای بدایع طراز نگارخانه تقدیر در نقش و نگار طرح دیگرند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت - و لهذا این جهان آرا اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت - و جمعیت را متفرق ساخت - و آنحضرت بالمشرفه

اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند - و از قوت دل و استقلال همت جیبی خود
 قوت ارباب و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موكب عالی به بهوجپور رسید شیرخان
 با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود ازاد^۱ عبور
 از آب فرمودند - و در اندک زمانی برگذر بهوجپور پل بسته شد - و جمعی از یکهجوانان
 تیزجلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بی زمین حوار شده
 بآب زدند - و مانند شیران دریایی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند - و چون
 لهنگان دریانورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منہزم ساختند -
 و داد مردانگی و پهلوانی داده بر موذی مراجعت عزم اردوی معلی نمودند - چون نزدیک
 پل رسیدند انغان فیل گردباز نامی را (که در جنگ چرسه^۲ بجانب نوح عدو مانده بود)
 بشکستن پل مردادند - آن فیل بی اعتمادال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا
 درهم شکست - درینوقت از اردوی معلی توپے رها کردند که قوایم فیل گردباز را
 خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوی داد
 شجاعت داده سلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرنده بقنوج روان شوند -
 بملاحظه و تانی کوچ بکوچ میرفتند - در اندامی راه کشیدیهای مخالفان نمودار شد - توپے
 از توپخانه پادشاهی مردادند - کشتی کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهر
 زیر و زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان
 میرزا و پسران^۳ آغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی
 میشود - و نبیره دخترش سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتی ستانی
 فردوس مکانی سرزند بودند - و بعد از شفقار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی
 جنت آشبانی مخالفها بظهور آوردند - چنانچه ایمانی برین معنی گذارش یافت) چون سبزه
 باطل را رونق و بهان باشد و سبزه کز با لبی نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعینه علیه
 حضرت جهانبانی آمده مجده عبودیت بتقدیم رخنه کردند - و آنحضرت از کمال صروت و نتوت
 گناهان کرده ایشانرا ناکرده انگاشته بمراهم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در مرشد
 اصلی این ناسپاسان بد نهاد افتاده بودند باز از بیدولتی و کم نرمتی در چندین وقت
 اختیار فرار نموده پای از دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگان دیگر

شده راه گریز به بودرتان نمودند - و بسیاری از مردم طریق هرام نمکی میرده خود را بکاره کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جدمی باید انداخت - تا هر مورسی که از پرده غیب چهره گشای باشد جلوه ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رون کار داور دیگر خواهد شد - و جمع کثیر جدا شده خواهند رفت - همین ترتیب (که حد راه رفتن مردم نمایند) بل بسته عبور فرمودند - و پیش لشکر خندق زده از آبهای تویخانه در جای خود النظام دادند - و مورچها قسمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوه نطفه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویل سرطان شد - و موسم باران در رسید - و حساب چون فیلان مصمت بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت - و آن سرزمین (که مضرب خیمه عالی بود) از آب باران لابلاب شد - ناچار نضای بلند (که از آمیب و گزند آب و گل محفوظ باشد) طلب کردند - تا همراهها و تویخانه و اردوی معلنی را بآن ساخت کشند - و قرار یافت که صباح (که روز عاشورا است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده بدوش آید بجنگ پردازند - و اگر بحال خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند - دهم محرم سنه (۹۴۷) نهد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمدخان رسمی و پسران امجاد علی قلی و اسناک احمد رسمی و حسن خلقات (که سرگرداران تویخانه بودند) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بتانوی مقرر زنجیر کشیدند - و قول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا همدان را پیش قول جای مقرر شد - و میرزا اسکری برافشار را هر کرد - و یادگار ناصر میرزا جرانغار را انتظام داد *

میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت دراز روز مرا جانب چپ خود (که یعنی من به شمار آنحضرت اقترا و اتصال داعیه) جای داده بودند - و از بنده تا حد جرانغار قول بیصمت و هفت امرای توفدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمده - در جوق (که در کعبه بیضا بود) بیرون خندق ایستادند - و سه جوق مقوجه لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان زوبروی میرزا همدان آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعه کوزانی مواجهه یادگار ناصر میرزا و قلم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمع دیگر مقابل میرزا اسکری شدند - اول جنگ

میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جلالخان پادشاهی غنیم خود را برداشته برغول ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند - و بمحرم حمله افغانان اکثر آسرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفس نفیس خود در مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخذه گردن فرمودند - هرچند حمای نسبت که پادشاه خود مرکب جنگ بود اما درین وقت مرد آزمائی جودت جلالت و هدایت شجاعت کجا می گذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه در نیزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد - و دان ترده و مردانگی دادند - اما برادران برادر می بجای نیاموردند - و آسرا قدم رسوخ در دایره ثبات نگاه نداشته از وفامت تفصیرات خود ذاهل شدند - و چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند - و آن بزرگوار صورت و معنی (که بدیده حقیقت بینا و مشاهده اسرار توانا بودند) با چنین لشکر بسیار کم بر نفاق تپی از اخلاص که متوجه این یورش شده اند همانا که بخاطر غیور عبود کرده باشد که بیارگی مردانگی بشهرستان عدم شقاقت و ستم هیات را بهر منزلت فدا تاختن به مراتب بهتر است از مندارا بدشمنان درست نما و بایشان بفاق در ساختن و نرد و بد و بدل بحریفان کجهاز باختن - از آسره که باین بآبرویان خرده شود - راب اولی - چنانچه از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت اینمعنی بغایت ظهور داشت - بعضی از دولتخواهان بجهت دست شفاعت و الحاح در رکب دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگویم - و آ در عالم تحقیق برآرنده این جهان آراست *

چون صمود کویک بجا و علو عاظمه ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نردبک شده بود دادار بدایع آمرین این چنین ندرنگ هویدا ساخت - گروهی از خردمنشان را قیاس آنکه این راجعه برسم مزید آگاهی و تنبیه احرار است - نه از قسم پاداش کردار - چنانچه در حکم ای سلف معتر است که حوادث روزگار نصبت بخواص بمنزلت صیقل است - و نصبت بعوام بجای زنگار - طایفه از روشنضمیران پاک نصبت را مظلوم آنکه این سانه نقش تربیت است - چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعد را بهای بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب کونی (از شادی و غم و صحت و سقم و راحت و سخت

و بعضی (قبض) میگردانند تا مرتبهٔ والی حروزی را شایسته شود - و برخی از نینروان
 عرصهٔ شهوت برانند که فرض ازین ابتدا آنست که مشیت الهی بران رفته که هرگاه معادتمند
 را عطیة عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت عبا نزدیک میشود در پیشگاه
 آنوقت مورد محبت و مصرفِ قوت میمانند - و گردِ نقش بر اذیال جاه و جلال او می نشانند -
 تا چون بر درجهٔ کمال و ذررهٔ قصوی منصاعد شود خالی این نقطه سپند عین الکمال او گردد -
 و روشن تر بدان کم که چون آواز ظهور نور اندس از مظاهر انبی و مطالع بشری (که طیف
 قدسی زینت حضرت آلتوا حامل آن گشته بود - و در مکمل بطون و ظهور افراد متنوع
 جلوگر شده در عالم ملک عبادت می نهان) بنظرات خاص ایزدی در مراتب رحمت
 شرف تربیت می یافت و اکنون (که زمان ظهور مقصود اصلی ازان نور) که وجود اقدس
 حضرت شاهنشاه است (قریب شد) قضیهٔ نامرضیه را میداند این دولت ارجمند ساخته
 جمال آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمایی کرد - اکنون از پرده کشائی باز آمده بسر سخن می آید *
 و بالجملة چون شکسته که درستی جهان را آغاز احساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ
 (که تخمیناً یک فرسخ بوده باشد) آسرا بے جنگ رو گردانیده شتافتند - و جزای کار نعمتی
 و حق ناشدایی یافته غریب گرداب ناکامی شدند - و مقامین حیات خود را به کفایت نادرستی
 بموجبین نذا دادند - و حضرت جهانبانی بقدیم ثبات و تمکین بر ذیل سوار شده از آب عبور
 فرمودند - و بکنار دریا از ذبل فرود آمده راه برآمد ملاحظه مینمودند - چون کناره بلند بود
 راه برآمد میسر نمیشد - بک از پاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رحیده دست مقدس
 آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معنی بدمتباری معادت جاردانی بخت و دولت بخود
 کشید - آنحضرت نام و مولد او پرهیدند - او بعرض رحانید که نام من شمس الدین محمد
 و مولد من غزنی است - از ملازمان میرزا کامران - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه
 امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را
 در ملک جمعیت یافتگان نوید درایت درج ساخت - و باین نیت احب خود را پیش کشید -
 و بمواعید الطایب پادشاهی نوید اختصاص یافت - حضرت جهانبانی از آنجا متوجه دارالخلافه
 آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدود موضع بهنگاپور رسیدند
 اهل آن تعبیه راه خرید و فروخت مردم پادشاهی بخته در مقام بے هنجاری درآمدند -

چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد از می نمودند - حقیقت این معامله چون
 بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال
 رفته باین گروه شقارت پیشه دستبرد می نمایند - و تادیب کنند - قریب می هزار کس از
 سوار و پیاده ازین گروه شقارتند فراهم آمده بود - چون حکم پادشاهی بایشان رسید -
 میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصر میرزا قمچی چند انداخته می گوید که از
 بی اتفاقی شمایان کار باینجا رسید - هنوز منبذ نمی شوید - و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال
 فرمانبرداری نموده متوجه آنجماعت شدند - جنگ عظیم در پیوست - و جمعی کثیر از
 کواران بی سعادت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکری
 (که شکایت فاک آمده بود) معائب شد - و ازینجا حضرت جهانبانی ایلفار فرموده با گروه
 نزول اجلال فرمودند - اطراف ممالک برهم خورده بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته -
 هیچ دیگر بمنزل قدوة اکابر میر رفیع (که از سادات صفوی بکمال علم و عقل متفرد و باکرام
 و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخر الامر رای جهان آزادی قرار
 بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داور و سعادت
 یاری کند و در مقام تلاقی و تدارک در آمده کمر نیگوختن می بر بندد هر آینه رخند فتنه بسده
 میگردد - باین عزیمت صایب ازینجا متوجه لاهور شدند - میرزا عسکری بحضرت شتافت -
 و میرزا هندال بالور رفت - در هفدهم محرم این سال تمام حسین سلطان بموافقت بیگ میرک
 در محبت دهلی سعادت رکاب بوس دربانست - و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستم
 شهر مذکور ازینجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دوم این ماه در تصیف رهندک
 هندال میرزا و میرزا حیدر دولت حضور اندس در یافتند - و در بیست و سوم ماه
 حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اقبال فرمودند - اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آنحضرت
 بستند - و ابواب شقارت بر خود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده در اندک
 زمانه اهل قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهم صفر موکب والا بسپه رفت رسید - و در بیستم این ماه
 میر فقره ملی در اثنای راه محمل حیات بر بست - و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب
 سرای در لنگان رسید میرزا کامران بامتنقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغ خواجه در صیفا
 منشی (که دلگهانترین منازل لاهور بود) بدولت فرود آمدند - و میرزا هندال در باغ

خواجہ غازی (کہ دران ایام دیوان میرزا کامران بود) منزل گرفت - و متعاقب آن میرزا مسکری از
 مغرب رسید - و در خانہ امیرونی بیگ نشست - و درینوقت دولت‌مندی سعادت‌منش شمس‌الدین محمد
 (کہ بر کفارت دریا دست‌ناله بود) آمد - و بنوازشهای خضرانہ سربلندی یافت - و در عمر
 ربیع‌الاول (۹۴۷) نصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند -
 و باوجود چندی اسباب آگهی و تہذیبات آسمانی این عزیزان آگاہ نمیشدند - و کمر صدق
 بر میان همت نمی‌بستند - و در هر چند گاہ در ملازمت حضرت جمع آمده گذارش
 میکردند - و بر اتفاق و یکجہتی عهد و پیمان می‌بستند - و اکابر و معارف را برین
 تہاد می‌گرفتند - و انثر اوقات خواجہ خارد محمود برادر خواجہ عبدالحق و میر ابوالبتا داخل
 نشست میبودند - تا آنکہ روز جمع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شدہ بر اتفاق و یکجہتی
 تذکرہ نمودند - و تمام اہالی اعیان گواہی خود را برن سچل سعادت ثبت نمودند *

۲ چون این محضر وثوق بااختتام رسید شروع در نشست کردند - آنحضرت در ہر باب
 فصیح بلند و کلمات ارجمند فرمودند - و بر زبان گوہر بیان گذشت کہ وخامت عاقبت طایفہ
 (نہ از جہاد و نہ از تقی عدول کردہ اند) بر ہمگان روشن است - علی‌الخصوص درین نزدیکی
 ہنوز سالان حسین مبارز در خراسان کوس رحمت رہہ عجمہ ہمسر کامکار اقبالمد گذاشت با چنان
 دہان مسافلی و سامانے سوموار از بے انتہائی برادران منک خراسان (کہ چندین سال بہیامین سعادت
 مرکز اہمیت بود) در اندک مرتبہ مورد چندی ہن حوادث کشفہ بشاہی بیگ انتقال یافت -
 و از جمیع فرستادگان بغیر بدیع الزمان میرزا (کہ برزم رہت) اثر نہ نمایند - و ہمہ فرزندان
 میرزا بالسنہ و انوار خواص و عوام مطہون و مہوم شدند - و حضرت کیتی خدائی مدرس سگانی
 ہندوستانے بدین رحمت را بچہ مشقت گرفتہ اند - اگر از بے انتہائی شمایان از حیطہ تصرف
 برآمدہ بدست چندی نکسان درآرد ہنایان شمارا چہ گویند - اکنون درین باب سر بجیب تعذر
 نہک - و رہا ہن برن - و از گریبان غدیرت بیرون باید آرد - تا در میان خلائق سربلندی حاصل آید -
 و موجب گرد آوری رضای ایزدی گردد - ہر یک از او باب عهد و پیمان و اصحاب موافق
 و ... چنان اہد دراب را مراجعت کردہ بمقنضای ہوا و ہوس خود حرفہ مرا گذشت -
 میرزا کمران دست آنچه بخاطر من میدرد آنست کہ پادشاہ و ہمہ میرزایان جریدہ
 روزے چند در حال بسربردن - و نھل و عیال تمام مردم را من برداشند بکبل بیوم -

و بمأمّن رسانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا همدان و یلکار نامز میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد - مناسب آنست که بشود بکر رفته آن ولایت را بدست آریم - و بقوت وی گجرات را تحویل کنیم - و چون این در ملک بدست افتد و کار بانظام آید تخلص این ملک باحسن رجوع میسر خواهد شد - میرزا هیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه هیرند تا کوه سارنگ دامنهای را مستحکم ساخته بنشینند - و من میهمدم که باندک تقویت در در ماه کشمیر را مستخلص مازم - و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامّن محفوظتر از آن نیست - چهار ماه می باید که شیرخان برسد - و با گردنهای و ضربانها که اعتضاد مبارکه اوست بکوهستان نمیتواند رسید - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد - چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد - و هر چندگاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصایح رجمنند میفرمودند (که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود - و از تیره رانی برگشته در مقام صفا آید) میرزا از سخن خود بر نمیکشت - و همگی همت او آنکه هر یک بطرفی ویران شوند - و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشههای نادر حیا نرورفته بود - و سخنان اقبال بخشش هوش انرا او را بیدار نمی ساخت - بظاهر دم از موافقت میزد - و میگفت بقلن ساعت محدود میبرایم - و از یکدلی و بکریگی به دیگر مخالف کمر همت می بندیم - و از راه باطن امام مخالفت را اجتراتر می ساخت - تا آنکه از خیرگی و تیره رانی قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه و داد استحکام دهد - و پیمان محبت باو بندد - و کلم خود را از مدد دشمن جوید - و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر پنجاب بدستور مابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم •

شیرخان بعد ازین واقعه تا دهلی آمده قدم پیش نمی نهاد - و این قضیه را از مساعدات نصحت خود می شناخت - و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم میداد کار من بهتر افتد - و از جمعیتی که در لاهور می شنید متروم بوده که ال هراس داشت - درین اثنا صدر پرنور (که با دنانت فطرت شرارت جبهت داشت) رسید - شیرخان (که صدر رشد او بر روپاه بازی بود) صدر را

(۲) نسخه [ح] بکر (۳) در [چند نسخه] محکم (۴) نسخه [ط] قدم جرات (۵) نسخه [ز] مساعدت •

گرم دریافت - و از حردۀ بی آفتابی از یکدل بهزار دل غد - و جواب او را موافق شدمای مهرزا گفت - و این بیدوات تحریری پیش آمدن مخالف نمود - و مقدمات خندان در میان آورد - شیرخان حیل سازے را با او همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یافته بازگردد - میرزا کامران نورقنداد شیرخان را در باغ لهور دید - و در آن روز جشن داشت - و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورد - و بار دیگر میرزای کوه اندیشی خام طمع باز همان بے سعادت را پیش شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک بحرام بگذار دریای سلطان پور رسیدند حرف نادرتخواهی در میان آورد - و شیرخان را برگزشتن آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفر ترکمان (که بقولوی بنواهی آب سلطان پور تعیین شده بود) آمده بموقف عرض رسانید که اشکر از آب سلطان پور عبور کرده جدید بیک برادرزاده من (که بصیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود) بشهادت رسیده •

اواخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ کوچ بگذار آب چناب رسیدند - و حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمع را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را بیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند - چه در آن هنگام (که میرزا کامران بچنگ سام میرزا بقندهار شناخت) میرزا حیدر را از جانب خود بصوب لهور گذاشته بود - خواجه حاجی و ابدال باکری و رمکی چک و جمع از امرای کشمیر مخالف و ابی آنجا نموده بحدود لهور آمده بودند که باشنای میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود درآورد - و هر چند میرزا حیدر سعی نمود نقشی این آرزو صورت نه بست - و در رفتیکه میرزا همدال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدود لهور بدارالغفانه آگوه توجه نمود میرزا حیدر بکوششی تمام از دارالغفانه لشکرے بباشلیقی بابا جوجک (که از عمدهای میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که بیدرتة امرای کشمیر (که نام ایشان ذکر یافت) رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند - بابا جوجک در رفتن مساعله نمود - تا آنکه قصه پرغصه گذر چوچه (که چشم زخم دولت ابد پیوند بود) بر زبان عام افتاد - مشارالیه فتح عزیمت نمود - و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری در شعاب جبال بسر برده ملتظیر امرے میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

(۲) نسخه [ط] گریزے (۳) در [اکثر نسخه] چاپده بیک (۴) نسخه [د و ح] ناکار (۵)

نسخه [ح] ابدال مالکی و رمکی چک (۶) در [بعضی نسخه] چوسه (۷) نسخه [اب ح] نوشهر •

می آمد مشتمل بر مرغبات نخخیر کشمیر - و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانبانی میرمازند - و خاطر اقدس را روز بروز بحیر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود - درینوقت بموجب آن رخصت دادند که او را میرزا با جمع نفوس شهر رود - اگر امرای کشمیر (که همواره ترغیب رفتن کشمیر میکردند) آمده بینند سکندر توطی با مردم خود (که جایگیر در نزدیکی آنحدود است) آمده ملحق شود - و چون بعقد رسد^(۳) امیر خواجه گلان بیگ (که از امرای گلان حضرت گیتی سنانی فردوس مکنی بود - و مجمل احوال او ایران یافته) خود را بکمک رساند - و چون خبر رسیدن خواجه گلان بیگ بمصاحبه علیه رسد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب گردند - و آن حضرت در گذار دریای چناب بودند که میرزا کاسران و عمیری میرزا با خواجه عبدالحق و خواجه خاند محمود متوجه کابل شدند - و محمدملطان میرزا و آغ بیگ میرزا و شاه میرزا از حدود شنگان صیبت تفرقه شنیده بر لب دریای سند بمیرزا کاسران ملحق شدند - و در غرة رجب (۹۳۷) نهمد و چهل و هفت حضرت جهانبانی را (که هم رفتن کشمیر مصمم بود) میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه گلان بیگ (که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود) از میانگوش رفته بمیرزا کاسران همراه شد - و سکندر توطی خود را بکوه سارنگ کشید - و در رجب (۹۳۷) نهمد و چهل و هفت (که حضرت جهانبانی بمسیر میرزایان متوجه حدود سند شدند) بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از به تاملی بانوای بیگ میرک (که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته بود) راه مخالفت پیش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درین اثنا قاضی عبدالله با چندس از افغانان رحید - قزلباش میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند - افغانان سیه روزگار بقبل رحیدند - و عبدالله تیره نخت (که نغم چند از عمرش هنوز مانده بود) بشفاعت میر بابا دوست از میامت نجات یافت - و تا بیست روز میرزایان در تپه حیرت سرگردان بودند - هیچ نمیدانستند که چه کار کنند - و کجا روند - از بغت و سعادت جدا گشته و همسختی دولت را گذاشته مقصد گم کرده و راه مقصود را بی خبرده هایم و متخیر میگشتند - و حضرت جهانبانی برای نشت متوجه بکر بودند - و بنخمین و قباص راه میروند - آب نایاب - و غله هیچ جانی - بدینوقت تحمل زاد توکل طی مغازل و قطع مراحل میداد - تا آنکه روزه آواز نفاذ رحید - بعد از تحقیق ظاهر شد که در دره کره می میرزا هندال

و یادگار نامه میرزا دروادی طلب گام میزنند - حضرت جهانبانی میر ابوالقاسم را (که از همراهی میرزا کمران جدا گشته درین پورش مصاحب مرکب عالی و جلیس محفل والا بود) پیش میرزایان فرستادند - تا از مستقر این مرکب ایام دهد * و سخنان معادلت بخش خردانرا گفته میرزایان را با تمام متبذره هدایت بخشد - میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندهد بر ساخته بدولت ملازمت و معادلت مرافقت رهنمون گشت - و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند - و خواص خان و نوجوه عظیم انغانان از دنبال می آمد - هر چند لشکر ظفر قرین بنیابت اندک بود بجنگ دلیری نمیکرد - و در اواخر شعبان (که اردوی والا باچه رسید) امیر سید محمد باقر حمینی (که دیباجه سادات و علمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت بر فوت او تأسف عظیم فرمودند - و چون عالم کون و فساد نشاء ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا (که شیوه بالغ نظران مقام تسلیم است) داده بحکم ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه (که از زمین داران و اعیان آن مرزمین بود) مخیم سرادات جلال شد فرمانی عنایت و مشهور التفات و خلعتی ناخبره مصحوب بیگی محمد بکارل و کچک بیگ فرستادند - و او را بخطاب خانجانی و علم و تقاره امیدوار ساخته در باب درخواستی و خدمتگاری و فرمانداری غله باردوی معنی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبال فرستادهها نموده تسلیات بجای آورد - و با احترام پیش آمد - اگرچه بخت باردوی نکرد که آمده معادلت زمین بوس دریابد اما در آنچه مامور شده بود فرمان برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکش لبق فرستاد - و هم سوداگران را مرده کرد که از اقسام احناس بمسکر والا آورده فروختند - و کشتی بسیار حامن نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا برسم هرادی پیش پیش میرفت - و در بیست و هفتم رمضان (۹۳۷) نصد و چهل و هفت ربات عالی بخداورد بکر رسید - و پیش ازین بدر روز قاضی غیاث الدین جامی را (که انصاری باین دردمان عالی داشت - و یفضایل و مقام متعلقی بود) بمنصب صدارت ممتاز فرمودند *

چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار مفر قطع نموده بخداورد بکر منزل شعبه تصبه لهری (که در کنار دریای بند رودی بکر واقع شده است) مضرب خدام عالی گشت - آنحضرت بذقی نفیس خود در بانجی (که حوالی آن فصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزول اجلال

(۲) در [اکثر نسخه] قدم دروادی طلب میزنند (۳) نسخه [اوج] از افغانان (۴) نسخه [ز]

لنگاه (۵) نسخه [۱] بیگ مبرک بکارل (۶) نسخه [۵] فرورنده (۷) در [بعض نسخه] لهری *

فرمودند - عمارت دلهنیر (که در آنجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و سایر بناهای و منازل بمقاصد دولت تقصیم یافت - میرزا هندال چهار پنج کرده گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از بانجام آب منزل گرفت - سلطان محمود بکری (که از توابع میرزا شاه حسین بیگ ارغون بود) ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه‌داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی‌ستانی فرزند مکانی قلعه‌ها را ازو بهزور گرفتند او بحدود تنه و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد .

چون مرکب همایون بقصبه لهری فر نزل یافت مشهور عالی بهاطان محمود فرستادند که آمده احرار سعادت آسمانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه بپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نملک خوردن پهلندیده نیست - و بخصت او قلعه سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف‌نالی نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتقد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تنه فرستادند - و بمواعید عنایات شرف استیبار بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستاده‌ها را باآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاره اولاد شیخ پوزان بود - و جماعت ارغون از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی بدرگاه معنی فرستاد - و عرضداشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بصدایق غله ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بانصوب منقطع سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم مباد دولت را فراغت خواهند بود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قریب و سعادت همشین آمده که آنحضرت باینصورت نزول اجال ارزانی داشته‌اند - و بمرور و تدبیر دغدغه‌ها را از خاطر زایل کرده بمساعت رکاببوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشتم که چون من بجز بهاطبوس مستعد گورم بانداک توجه حضرت ملک کجرات در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد درآید - و بعد از انتظام مهم آن سایر ممالک هندوستان

(۲) در [بعضی نسخه] حسن بیگ (۳) نسخه [ط] ضعیف بانی (۴) نسخه [ج] بدوا

(۵) نسخه [ب] ارغونیان . و نسخه [ج] ارغونها .

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد هاوق را بعروق مبتل ساخته از در مکر و تزویر درآمده
 سخنان دوزخ را حق نما را جلوه میداد - آنحضرت مهرزا هندال را بجانب پاتر^(۱) و آنحدود
 تعیین فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزدنگه لُهری بصر بردند که شاید حاکم گنه
 راه سعادت پیش گیرد - درین اثنا نجیب صوفی مهرزا هندال بیورث او بشدود پاتر
 تشریف ارزانی داشتند - و بمقدم دولت افزا پایه سعادت او را بلند گردانیدند ●

چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال (که زینت نفس جمال صورت
 و معنی و حصی انزای کمال دنیا و عقبی صحت) نزدیک رسید اجاب حصول این دولت
 عظمی و آثار وجود این طایفه کبری زمان زمان آماده تر میگشت - که بغیض قدوم آن
 نور پرورد ایزدی دیده انتظار چندین هزار ساله^(۲) قنسیان عالم بالا روشنی پذیرد - و شام
 امید زمانه از پرتو نور مقدم آن درآه لیل خلوت فیای صبح سعادت گیرد - آن بود که
 درین بومش در خوبترین آنکه در شریفترین زمانه در (۹۳۸) نهمه در چهل و هشت حضرت
 مهد علیا قدسی نشانی مریم مگانی را (که نروغ عقیق و طهارت و نور سلطنت و ولایت
 از جبین مبینش مبدرخشید) بآئین پادشاهی و رغب بزرگی در حباله عقد درآوردند - و جبر
 اقبال آراستند - و از گنجینه انعام نقدا بر فوق روزگار ریختند - دلها را بندهیم دراست مسرور
 و معمور ساختند - و خواجه هجری جامی درین امر سعادت پورا کمال خدمت و عبودیت
 بجای آورد - و از انجا همعنان دراست و اقبال متوجه اردوس معلی شدند - مدتی حدود بکر مختیر
 سعادت بود - رفته رفته از بیدرانی زمینداران گرانی غنّه و ویرانی ولایت برداد - و پیوسته
 در خواطر میزایان (که همکاب و همعنان بودند) اندیشههای صحت و فخرهای ناکرمت
 (که در مشرب مذاقان گوارا و مطبوع تواند بود) میگذاشت - تا آنکه مهرزا هندال بموجب
 اغوای پادگار ناصر مهرزا (که پیوسته در باطن دایمی مخالفت بود) بشهر ریگ قراچه خان
 (که از جانب مهرزا کامران ایالت قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیش
 پادگار ناصر مهرزا فرستاده از رفتن خود و طالبین او اعلام بخشید ●

چون این خبر بمجامع قدسیه آنحضرت رسید روز سه شنبه هجدهم جمادی الاولی (۹۳۸)
 نهمه در چهل و هشت بمنزل میر ابوالیقا تشریف برده مسجید بزرگانه دهخنده - و باعزاز تمام

(۲) نسخه [ج] باند (۳) در [اکثر نسخه] سرینده (۴) نسخه [ب ح] [لهر مغان] (۵) نسخه

[ح] زمانان (۶) نسخه [ج دو] بنیم و مولد (۷) نسخه [د] و بلهریک ●

خدمت مهر را پیشی یادگار ناصر میرزا بوسه وصال فرستادند که میرزا را از خطرگاه
خطا بمسلك مستقیم صواب آرزو - میر به سعادت رفته میرزا را به سعادت آموز
و مقدمات نصیحت آمیز از راه مخالفت باز آورده به همراه موافقت رهنمونی کرد -
و بدین عقیدت و آئین حقیقت خواننده از اندیشه های نادرست باز داشت - و مقرر ساخت
که میرزا از آب گذشته ادراک ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاه خدمتگاری
و جان سپاری ثابت قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه
ازو باشد - و چون بکابل نزول اجال واقع شود فزنی و چرخ و موضع لوگوگیر (که حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد! میرزا عنایت فرموده بودند) باو تعلق گیرد - روز
چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردم قلعه بکر از زدن
میر واقف شده جمع را بر سر کشتی فرستادند - و بر میر تیرباران کردند - زخمی چند کاری
بمیر رسید - روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست - حضرت جهانبانی را ازین
واقعه غم اندوز رقت تمام روی داد - و تأسف عظیم فرمودند - و بر زبان حقایق ترجمان
آنحضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق ناشناسی نمک پروردها
و بدمدتی یاران و دوستان (که ملک هندوستان از دست بیرون رفت - و چندین کافتها
روی نمرد) همه بکطرف و واقعه میر بکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرف این نمیتواند شد -
و الحق بزرگی میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند - لیکن چون در ذات مقدس
حضرت جهانبانی خرد نورین و عقل حق شناس و بصیرت نهاد دست قدرت بود در چگون
مواقع (که لغزشگاه بزرگی دین و دولتست) قرین عقل کامل بوده برضا و تسلیم گزیدند -
و هرینه در امثال این مواعج دانش را (که بحسب مردم را همی صبر از جای میروند) هرگز
خداپرست با عقل خداداد مشورت فرموده برضا گرایند - و اگر بواسطه هجوم عوام و استبدادی
طبیعت با این فرهنگ نتواند رعید جزع و فزع (که شیوا داهستان عالم صورتست) گذاشته
به تنگنای شکبانی در جازد - لکن الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریت در اول حال
قدره مغلوبه انزل و هموم شدند لیکن برهنمونی عقل کامل بطرزت (که بالغ نظران
خداشلماس در گلهتای رضا و تسلیم گلمسئله بند و بیوتچین باشند) بموانع کونی خرمند
گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دالحتک - و بدیده حقایق بین تماشاگر شقایق این حدایق

شدند - بعد از پنج عیش روز ازین سانحه عبوت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده
 سعادت ملازمی حضرت جهانبانی دربانست - آنحضرت او را بروابط مهربانی پیوند روحانی
 دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منذور عالی
 فرستادند که آنچه التماس نموده بود بموقف قبول پیوست بهرطریقه از روی عقیده آمده ملازمست
 کلد - والی تته مدتی حرف آمین درمیان داشت - چون سخن او از چراغ صدق
 بفرغ بود پرتو وقوع نمی یافت - تا آنکه حضرت جهانبانی بکر و آنحضرت را بدادگار ناصر
 میرزا مکرمت فرموده غره جمادی الاخری (۹۴۸) نهد و چهل و هفت بصوب تته
 نهضت فرمودند - و اینچنین ولایت خراب (که بمیامن عدالت پادشاهی رو آبادانی
 نهاده ارتفاع فلات و محصول حبوبات بدرجه اعلی رسید بود) بمیرزا داده پیشتر عزیمت
 فرمودند - نزد یک قلعه میهوان^(۲) فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش بیگ برادر بزرگ
 شاهخان و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سواره میرفتند که جمع از قلعه برآمده قصد
 این جماعه نمودند - اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف ناگشتند - و مخالفان
 رو برگریز نهاده بقلعه درآمدند - چندی ازین غیران بیخه مردانگی نیز بقلعه درآمدند -
 چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوری مدتی ملحق گشتند - در دهفتم
 رجب حضرت جهانبانی بدوات و اقبال یحیده قلعه میهوان را محاصره فرمودند - پیشتر
 از آنکه موکب همایون بگرد قلعه نزل فرماید محافظان حصار حقایق و عمارات حوالی
 قلعه را ویران ساخته بودند - در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت - و نگذاشت
 که غله باردومی ظفرترین رسد - از آمدن محاصره و کمزردن غله بمسکراقبال فرودمایهای
 بجهت راه گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردم کون را (که گمان حقیقت بانها
 برده میشد) پای صبر از جای لغزید - چنانچه میر ظاهر صدر و خواجه غیاث الدین
 جاسی و مولانا عبدالباقی برخامنه باردومی حاکم تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن
 و ظفر علی ولد^(۳) میر علی بیگ و خواجه محبت علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا
 عتانتند - درین اثنا بمصاح علیه رحید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق
 نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

(۲) نسخه [ح] نمی نامد (۳) نسخه [ز] سهران (۴) نسخه [ح] تزی بیگ (۵) نسخه

[ح] نزل اجائل فرماید (۶) در [بعضی نسخه] ظفر علی *

(که سرگروه آنها بود) مقید ساختند - سخن باین سرینک داشته بشرح شمه از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود •

چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او لهری^۱ را جای اقامت خود ساخت - در مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند - و خواهی خواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمد علی قابوچی و شیردل (که هر دو بنعم خان قرابت داشتند) مردانه شریک خوشگوار شهادت در کشیدند - بار میوم دلبرانها از کشتی برآمده در ریگ زمین جنگ صف کردند - درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبرد می نمودند که قریب ۳۰۰۰۰ چهارصد کس مخالف بقتل رسید - و آن ریگ نفهیده بخون غامد این خون گرفتار حیراب شد - و آنچنان ترس فرود گرفت که دیگر اراده پیشه منی نکردند - و میرزا شاه حسین بیشتر از بیشتر داعیه قریب بخود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد - و یابرقلی مهرداد خود را پیش او فرستاد - که من پذیر شده ام - و غمخوار سه ندارم - صیغه خود را بتونسیت میکنم - و خزاین بدو میگذارم - و روزی چند (که از حیات محتار من باقیست) رایگان از دست نمیدهم - و باتفاق ملک کجرات تحضیر خواهد شد - الغرض آن ماده لوح را بمواعید کذب عرقوبی فریفته ساخت - و از مخالفت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی برجبین حال خود نهاد - اگر ذره از سرت و غمه از فراست در جدالت از تعبیه می بود بر تنقیر صدق مواعید هم هرگز قدم در دایره بیوفائی نمی نهاد - و بر سخنان غرض آمیز خدراندیشان گوش هوش نداشته بصحیقت وزی خود را سر بلند میداشت - و چون حضرت جهانبانی حضرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند [که خود را بر سر حاکم تته (که مرزاه گرفته) بزودی روانه - تا معصوم اقبال از تگمناهی ضیق بنوسه گراید] میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاسی ظاهر بقدر^۲ نموده پیشخانه خود بیرون فرستاد - و در روان سخن بر همان خیال خام تعقل و افعال می نمود - درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را (که از نسل مشایخ ترکستان بود - و آنحضرت او را یکی از مقربان خود ساخته بودند) فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد - این بیصداقت چنانچه گفته اند •

• مصراع •
• کهن ره که تو میروی بترکستان است •

(۲) نسخه [ج] بهری - و نسخه [د] لهری (۳) نسخه [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخه [ج] ملازمان - و نسخه [ده] مهر ملان - و نسخه [ز] مهر پالن •

کجروی کرده بر عکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میروای کوتاه بین کرده که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلی تمام راه یامت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای ناموجه گفته فرستاد *

چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار همچنان بر سر ناسازگار است و تلکی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه منامب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیحجه بجانب بکرو شهری توجه فرمودند - و در خلال این حال یکی از اعمال نامرئیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغواهی حاکم تته گندم و هاله (که از زمین داران در انحصار بودند - و در کشتی بهم رسانیدن و غیر آن دولخواهیها بموجب عالی نموده بودند) گرفته پیشتر حاکم تته فرستاد - تا آن حق ناشناس آنها را بجریمه توفیق این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت این عمل ناشایسته از رمد مثل آنها گذرانده همواره در مقام خدایا بودند - که شاید بر صفحه اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید - چون رایات عالی بحدود شهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشتند - آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال حوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدان خیراندیش میرزا بود) ازین حرکت شدید آگاهی یافته بسرمت خود را به میرزا رسانید - و جلو میرزا بعنف گرفته تاب داد - و انواع سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت گفت - که مگر راه و رسم مردت و شرم و آداب ادب و آزم از عالم پرانند - چنین بکسری کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ممت و کدام قانون عقل و حکمت رواست * شعر *

نیکو مثل زد آن مپهندار * کاندازا کار خود نگهدار

بر پایه قدر خویش نه پای * تا بر سر آسمان کنی جای

هر مرد که شغل خویش نگذاشت * بر خورده ز هر چه در جهان کاشت

امثال این سخنان هوش انرا گفده میرزا را به بندر شهری باز آورد - و درین اثنا جمعی کذاب مثل قلم حسین سلطان راه به حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند - و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند *

چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت ازلی (که در ضمن هر نامرادی چندین امباب مراد سرانجام می یابد) در دیار هند نقش مراد نشست و عیار جواهر

نامرودنی مردم گرفته آمد. از اخلاصی لشکر و بدستوری برادران و بیخوردی انبیا و نامرمانی
روزگار مشاهده افتاد خواهانند که در لباس تجرد و تفرید قدم شوق در پادشاهی رهروان راه خدا
زنند - و حلقه کعبه مراد و مرز شنگه دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کفج هزلت گزینند - و زاویه
فراختر از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان برآسبب و جهانیان بر فریب برگران
باشند - جمعی از همراهان خیراندیش (که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عذاب
رفاقت بودند) باحاج و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که
مصلحت درانست که درینولا سالیه همای دولت بر مرز ولایت مالدیو انداخته نغمه راست کنند
که بارها عراض عبودیت فرستاده لقب بندگی زده است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست
که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پندیده گردد - و بتدریج آنچه
مکنون و مامول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانانی خواطر از باب اخلاص را
نگاهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت منضمین نصایح دولت انرا مصحوب ابراهیم
بیگ ایشک آقا بنادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر اعمال شایسته خود واقف گشته
مملک ندانست پیموده باشد - و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید -
و دران فرمان عطف و نشان این بیت رقمزده کذاک عنایت شده بود

• ای برخمار چومه چشم و چراغ دگران • سوختم چند شوی سرهم داغ دگران •
میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان
خام طبعی طریق بیونانی اختیار کرده در حدرد لهری تقاعد نمود - حضرت جهانانی
بیت و یکم محرم (۹۴۹) نهصد و چهل و نه بجانب آنچه نهضت فرمودند - و از آنجا
هژدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه
بقلمه دیوار اول نزول ابدال فرمودند - و در بیستم ماهت واصل پور مضرب خیام^(۱) رفعت اتمام
شد - و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کره ای بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای
راه درویشان مجلس قدس از مکر و غدیر مالدیو اندیشه مند بوده سخنانی که لایق آداب
حزم باشد بموقف عرض میسرانیدند - و پیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است)
آگاهی میدادند - تا آنکه مبر سمندر (که از هو علمندان سرآمد بود) بحکم عالی پیش مالدیو

(۲) نسخه [ج] تجرد و تفرید (۳) نسخه [ز] عداوت (۴) در همگی نه نسخه چنین است اما
مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (۵) در [اکثر نسخه] مرادق •

شکایت - و بر مکتوبات ضمیر و مطلوبات خاطر او اطلاع یافته معادلت نمود - و بعضی اقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهید می دهد اما ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد - چون رأیت اقبال نزدیک بر رأیت او رسید مفکای ناگوری (که از معتمدان مالدیو بود) بعنوان سوداگری در اردوی معلی رسیده انصاف گرانها را در مقام جستجوی خریداری در آمد - چنانچه از اوضاع او بوی خیر استشمام نمیداد - حضرت جهانبانی فرمودند که باین مهتری خاطر نشان کنید که امثال این جواهر گرانها بخریدن بهم نمیروند - یا بجواهر همشیر آبدار بدست افتد که رای جهان آرای بار انضمام یافته باشد - یا بعزایبت پادشاهان والا میسر میشود - و بالجمله از آمدن این مزور اندیشه مندتر شدند - و بر درویشی مندر تمهید نمودند - باز از روی هزم و احتیاط (که دام کار فرمانروایانست - علی الخصوص در هنگام فترت و تنگدستی) راجل حونی را فرستادند که بمهارت خود را بآنجا رساند - و آنچه بفروغ فراغت دریابد عرضه داشت نماید - اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام نماید - اشارت رفا و وفای مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامت خان و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد - و موکب عالی از تصبیه پهلودی (که در سی گروهی جوده پور که موطن مالدیو است) دوسه منزل گذشته بکنار کول جوگی نزول اقبال فرموده بود که قاصد راجل حونی رسید - و انگشت خنصر را گرفت - و ازین اشارت کشف حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجاسید که اندیشه این حیده بخت نبیره روزگار مکر و غدر است - و چه کثیر را بعنوان اذقیال تعیین کرده خیالات باطل در سر دارد - آنحضرت عزای عزیمت به سوپ پهلودی ملطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند (که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتگاری بود - آخر بواسطه اطلاع بر بیسایمانی هیا و قلت لشکر از نیت اصلی برگشت - یا بواسطه مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظه امتیالی او یا بعیب تحذیر او از امانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده ورق اخلاص گردانید) و جمع اتفاق دارند که از مبدأ تا ختم اظهار بندگی نمودن و عراض عبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود .

(۲) نسخه [ج دو] منویات (۳) نسخه [ج] طریقه (۴) در [بعضی نسخه] پهلودی (۵)

در همگی نه نسخه و جمع نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمع مناسب است .

القصه چون دران هنگام جهان آریان نگارخانه تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هرگز که پیش گرفته میشد بظان نمی انجامید - و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی ظهور نمی آمد - و چون زرائد و بی این سپاه نامره بمحک تجره رمید و غدر این نا درمت اندیشان در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدس را حکم شد که پیشتر رفته سر راه بدانند ایشان را گرفته نگذارند که بازوی معنی پامی جرأت نهاده دست اصرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند - و اگر تابو باشد دستبرد می هم نمایند - و آنحضرت با معدود کسی از جانبداران حقیقت کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند - از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ جلیبر و ترمون بیگ ولد بابا جلیبر و نصیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پادشاهی و ناکیش - و از طبقه اهل سعادت مع تاج الدین و مولانا چاند منجم در رکاب نصرت تباب حاضر بودند *

چون موکب عالی از پهلوئی گذشته بعامل میر رحید نوحی از مردم مالدیو نمودار شد - و امرائیکه بدفع این مردم تعیین شده بودند راه کم کرده بطرف دیگر افتادند - و گروه مخالف را عبور در حوالی زیات عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار در آورده با عقل خدا داد و خرد مادر زاد رجوع فرمودند - و اکثر از عفاف را پیاده ساخته امپان ایشان را بمردم جنگی داده سه نوح ترتیب فرموده رو بنقیم آوردند - شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر نوح مخالف (که در تنگنای تنگ در آمده بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعی کثیر از مخالفان بقذل رسیدند - و بنائیک ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند - و حضرت جهانی بعد از ادای مراسم شکر منوجه حدر جی سلمیر شدند - غرق جمادی اولی جی سلمیر مورد موکب عالی شد - درین منزل امرا (که راه کم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) سعادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند - رای جی سلمیر (که رای لوفکر نام داشت) از بیدولتی در مقام بدمدی شد - و کول آب را محافظت کرد - تا موکب پادشاهی (که سعادت چول

کشیده - و از بادیه حراب درین مرحله خراب رسیده بود (از بی آبی در آزار باشد -
 شیران بیخه حقیقت پیش آمده دختربدی نمودند - و آن گروه بے شکوه را شکست دادند -
 و از آنجا نهفت فرموده منوجه حصار فیض الحصار امرکوت گشتند - دهم جمادی الاخری
 بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین (که مطلع نیر جلال و سخن
 گوهر اقبالست) شرف نزول ارزانی داشتند - حاکم قلعه (که راناً پرماد نام داشت)
 قدم عالی را پیرایه افتخار دولت خود دانسته خدمات پندیده بتقدیم رسانید •
 و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی (که حیرت افزای دیده دران زمانه
 گشت) آنست که در هنگام سعادت بخش (که حضرت مریم مکانی بآن یگانه کارخانه
 تکوین حاصله بودند) روزه (که در چوله درآمده گرم رفتن بودند) مبدل اقدس بانار شد -
 دران صحرای بی آب و دانه (که نهان غله بدشواری بهم رسد) منحصان بارگاه مقدس
 حیران ماندند که ناگاه شخصی انجان هر از جوار بفرودختن آورد - چون لر را در بارگاه مقدس
 حاضر ساخته در مقام برآوردن شدند ناگاه از میدان آنطرف انار کتان حیراب پدید آمد -
 و موجب عسرت و انبساط گشت - و جهانی در حیرت فروخته حمل بر کرامات نمودند - روزه
 چند دران سرزمین دلگشا توقف اتفاق افتاد - و درینجا تردی یگ خان و جمعی دیگر
 [که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدو رسد) بدترین بهمرمانده بودند] در چنین عسرت
 و عدت از آنحضرت باوجود اظهار طلب دریغ میداشتند [باتفاق رای امرکوت گیرانند -
 و آنحضرت از کمال مررت و نقوت ذاتی و غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان
 بجهت مددخرج ملازمان رباب نصرت انصاف برداشته قسمت فرمودند - و اکثر آنرا بهمان
 بهت نظران تنگ حوصله باز دادند - سبحان الله از یمن برکت ذات قدیمی صفات
 حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردن انبای زمانه و رتبه اهل روزگار چگونه در قید کمند آزادت
 و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و آمدنی کبار بانین درجه اخلاص مشرف
 نبودند - و در مال (که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند) در چنین وقت
 احتیاج خصت نمودند - و امروز محقران و دروایستادگان بارگاه عبودیت را در صفت جانمباری
 شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند - تکلیف

(۲) نسخه [د] رام پرماد (۳) نسخه [ب] آن بود که - و نسخه [ج] آنکه (۴) در [اکثر نسخه]

جاری (۵) نسخه [د و ح] سیاه (۶) در [بعضی نسخه] مقدس •

خامان درگاه و مقربان پایه ارزنگ والا - ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیده ازلی را برای انتظام احوال جهان و جهانیان بر مسند راندت و مرید خلافت مریلند دارد •
 چون حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن در ضمیر مایب تمن داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار ساهت معادت آثار غره رجب (۹۴۹) نهد و چهل و نه هودج عفت و محمل عزت حضرت مریم مکئی را با بعضی از جانشینان دران حصار معادت امامس بجهدادار جان آفرین میرده بدولت و انبال بدشتر نهضت فرمودند •

رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی بحضرت

جهانبانی جنم آشیانی و تمه سخن *

درین هنگام (که چشم امید بیدار نشینان شب انتظار باز بود - و در ناامیدی بر روی روزگار نراز) شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ اللّهی روی نمود - و در شب یکشنبه پنجم رجب (۹۴۹) نهد و چهل و نه آن نور پرورد الهی چنانچه همس گذارش یافت از بطن کمون بعالم ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادی چارید انجامد - و دل حضرت جهانبانی (که آینه زده کلفت بود) مرهم آسایش یابد - و آشوبخانه صورت نظام گیرد - و تفرقه زار معنی جمعیت گراید - نظار گینان قوت از تعاشای فعل کامروا شوند - و منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند - خرد را صاحب پدید آید - انصاف را پدر مهربان شود - تمیز را دوست دانا گردد - عدالت را پادشاه راستین باشد - عظمت را جوهر شناس خرد بین ظهور کند - قدر دانی را بازار رواج گیرد - صلح گل را میانجی دانش نواز پیدا شود - ظاهر را آراینده و باطن را نماینده گردد - ائمه الله که بر حسب امید شب دهجور تفرقه را حجر جمعیت ماطع شد - و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود - آرزوی آسمانیان بر آمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارتق ظلمت سوز و لامه گیتی افروز از آسمان قدس دران گل زمین پرده کشائی نمود مرده رسانیان تیز رو برهاندن این نوید معادت شناسند - و در اثنای راه (که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لایحه غیبی نگران بود) ازین مرده جان بخش بکدل هزار دل شده شکر پروردگار (که در خارستان نامرادی گل مراد شکفاند - در نهیدستی ناکامی کلم در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرون جسر هادی فریب داده بنشاط برداختند - و طبع و حریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست عوق انشان و پای معرفت کویان دران جسر انبال بکامیابی اطاب

بیکران شرف انتخار یافتند. و شرح این جشن عالی (که عید آسمان و نوروز رزگار بود)
 و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب عالی حضرت جهانبانی و بعضی جوانی دیگر
 (که لیافت ظفرانی این منشور سعادت و معنوی این مقال اقبال داشت) در ابتدای این
 کتاب عالی خطاب اندراج یافته. چه این ارزنگ معنوی در نگرش بدایع واردات و شرایب
 واقعات و جلیل فتوحات حضرت شاهنشاهی انظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس -
 و هر چه غیر این نکشته قلم نیاز گردد تقریبی است و سیرایی سخن - و پیوند معنی دران باعث -
 و المنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا ایندم بطناً بعد بطنی
 بطریق اجمال گذارش می یابد - و تا میروند نقاب از چهره تفصیل میگذاید *

الفصل از آنجا (که عناصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان سرور
 و فتوت بود) برای خاطر اصحاب اخلاص اراده تجرد را موقوف داشته و انظام عالم نملق را
 (که رجوع ملطین محصور اینمعنی است) در نظر دروین آورده متوجه ولایت مالدیو
 شدند - مالدیو دیومال دهه بورت قدر این دولت بیدار (که بخواب نتوان دید) نشناخته
 آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماس جانمباران بارگاه ملطنت متوجه مند شدند -
 که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گفته تدارک گذشته نمایند - هر چند رای
 جهان آزادی برین نبود بهر حال بر حسب تله بر صورت سعادت اتفاق افتاد - چون موکب عالی
 نزدیک بانحدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون انبوه شده اراده مقابله و مبارزه
 دارند - حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلیبر را (که ابا من جد بجانمباری و اخلاص موروثی
 از زمان ارتفاع ولایت دولت جهانگیر حضرت صاحب قرانی عام امتیاز می افراشت)
 با جمع از دلیران و داوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعانت نهضت فرمودند -
 چون پشت شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعركة فرود شبر مردانه
 نهاد - و بالندک کس داد جلالت داده در کم نرمت هنگامه آن جماعه متفرق و منهزم
 ساخت - تابشیر هیچ ظفر از مشرق تبغ و افق گمان بردمید - و خورشید اقبال
 ظلمت سوز آن عرصه عبرت شد - و ماهی قصبه چون مخیم موکب عالی گشت -
 و درین قصبه ربیع منبه ورود هودج عزت حضرت مریم مگلی و مهد عظیم حضرت
 شاهنشاهی از حصار امرکوت (که موکب اشرف بود) سعادت و اقبال اتفاق افتاد -

چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد - و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند استیاز داشته و بعضی مصانع دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چندانکه در ظاهر قصه درمیان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درستی می یافتند - و شیخ تاج الدین لاری (که از منظوران حضرت جهانبانی بود) درین ایام بدرجه شهادت رسید - روزی شیخ علی بیگ جابر و تردی بیگ خان و جمعی بتاخت ناحیه نامزد شده بودند - سلطان محمود بکری و جمعی کنیز بر سر ایشان ریختند - و تردی بیگ خان در جنگ مسامله نمود - شیخ علی بیگ ثبات قدم درزیده دران عرصه رزم (که بساط بزم شیر مردان بود) شگفتن روی شریعت شهادت آشنامید - خاطر مقدس حضرت جهانبانی از دایمه چنین مخلص بغایت مجروح شد - و بعضی امور دیگر در میان آمد - لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته اراده توجه بجانب تدهار مصمم ساختند - در خلال این ایام هفتم محرم (۹۵۰) نهند و پنجاه بیروم خان از حدود گجرات تنها خود را پیاده سرور مقدس رسانیده مرهم بر جراحت خاطر اشرف نهاد - و موجب انس و الفت گشت - و از غریب آنکه چون مشارالیه بمسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگا افتاد - پیش از آنکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شون خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه چپا نصرت قریب متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی است - و چون ظاهر شد که بیروم خان است خریدار از استادگان مصاف نصرت برخاست - و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت - و باین تقریب چند روزی دران گلزمین توقف روی نمود *

و مجمل از احوال بیروم خان آنکه در قضیه نامرضیه قنوج جانسپاری کرده منهل رویه افتاد - و بر اجه مترمین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود) در تصبه لکهنور التجا برد - و مدتی در حمایت او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرحتاده طلب داشت - راجه بشپاره شده خان را پیش او فرستاد - و در راه مالوه باز رسید - در اول مجلس بشیرخان برخاسته دید - و در جلب خاطر سخنان نریبنده گفت - و در میان سخنان اظهار نمود که

(۲) نسخه [۵۱] بشگفته روی (۳) در [بعضی نسخه] چشید (۴) در [بعضی نسخه] بیروم خان (۵) نسخه [ح] لکهنور *

هر که اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنان است هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراری با تفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد - و در راه ابلهچین شیرخان (که از گجرات می آمد) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و چهره نموده داشت) گرفت - بیرام خان از نیکبختی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردی بجای آورده گفت این ملازم منمست - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع • • مرا بگذار و دستِ بارِ من گیر •

در میان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آورده از ناشناسی آن مدتی صورت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودیم که با ما نهمیزد - و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول نمود - و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر صورت آمد - و از آنجا بولایت هرندوار شناسد - و از آنجا بزیرپای صاحب خود و دلی نعمت جهانیان در قصبه جون رحیده سر بلند گشت •

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچه

مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفه علم ایزدی (که لوح محفوظ ازل و ابد است چنان ثبت افتاده که چون جهان آرائی را از انوار کائنات در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از مباحث سعادت ولادت آن جناب الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطایب احوالش پرتو ظهور یابد - که هر یک از آن منتهی غیب باشد که بدانگ بلند طنطنه ملو مدارج قدرش بگوش هوش زمین رساند - و باظهار این معنی سعادت افزای جهانیان گردد - و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده (که هفت ماه تمام از ولادت محمود حضرت شاهنشاهی گذشته - و بدرت و اتعال قدم در ماه هشتم نهاده بودند) امری بدیع از آن حضرت روی نمود - شامگاه (که پرتو تابش صبح دراست داشت) عفت قباب جلیلی آنکه آن نوپا باغ قدس را غیر میدان -

و از مخالفت همت نقاب ماسم آنکه و جمعی دیگر آزردهگی خاطر داشت . و ازین (که
 بعرض حضرت جهانیان جنت آیدانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی سحر میکند که
 حضرت شاهزاده عالمیان غیر ازو بشیر دیگره میل نمیفرمایند) بغایت دلانگ بود
 درین اثنا وقتی (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلم شدند - و زبان کرامت بیان
 خود بتسلیمی خاطر محزون جلیبی آنکه مسبحوار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار
 که نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت - و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید -
 و زهار این راز ما را آشکارا نکفی - و این امرار قدرت الهی بیوقت شهرت ندهی - چه
 حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلتی در ضمن این مندرج است . جلیبی آنکه میگفت مرا
 این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد - و عقده اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت -
 و ازین رهگذر (که کفایت چنان نور پرورد و حضانت چنان فیض گسترده مشارکت و ملازمت
 دیگره از درگاه صمدیت حواله بمن شد) انشراح خاطر دگر بصد و صد بهزار انجامید - و روز بروز
 ابواب فرح و نشاط بیش از پیش بر روی روزگار من گشوده میگشت - و بشکر این نعمت عظمی
 تمام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم - و نعمت و دولت درجهانی بمن روی آورد - و این
 راز هر بهر را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهال دولت سرور آری ملک کشورگشایی گشته
 روزی از عمره دهلی پشکار حوالی قصبه پالم تشریف برده بودند - در آنجا ماسه بغایت
 بزرگ و مهیب در هیراه پیدا شد - که ارباب تهور را دل از جای رفته بود - آنحضرت درین
 مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته باندیشه (که بخاطر خاطر رسانند) بد بیضا نموده متوجه
 مار شدند - و به بشارت غیبی دایرانه دم مار بدست اندس گرفته زبون ساختند .
 یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب
 بمن آمده نقل کرد - در آن وقت آن راز مریخته و سر مریوشیده (که خود دیده و شنیده بود)
 بفرزند ارجمند خود در میان آورد - و گفت آنحضرت در مغرب سن آن آعجوبه را نموده بود - اگر در
 کبر من این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقت است - و هر قول را محله - این
 راز سر بسته که تا غایت بر زبان نیارودم بودم سبب آن بود که ما هر که میگفتم باور نمیکرد
 بلکه مدعیان بسخاست عقل من نصبت میکردند - و چاشنی این سخن در کام مرام آنها
 تلخ می نمود - و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون فرزند من چون از تو سخن
 مار شنیدم لب بانفاسی آن راز گشودم که آن نشانه خرد عالی بود - و این نمونه کلام عالی -
 ای فرزند گرامی از ان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شگرفنامه

ابوالفضل این دو قضیه را اگرچه از مردم نطق شنیده بود اما ازان عقبت متب بپواسطه نبر استماع نمود - و آنچه راقم از کمالات قدسیه و خوارق عالیه ازیں نورپرورد الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود منجیده از اندازه بشری و حوصله انسانی بیرونست - الحق آنچه از والد ماجده میرزا عزیز کوکه منقول شده هیرت بخش اصحاب ظاهر است . و آنچه این معین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن •

توجه مومکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از الحدود

صفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیت الهی برین رفته که پادشاهی (که خلعت والای دولتش را بطراز خلوت و بقا مطرز سازند - و توابع سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشید و معزز گردانند) بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف اندما پیش راه می آرند - و فی الحقیقت آن نمودیمت بی بود - و عقده ایست عاقبت محمود - که کوتاه نظران آنرا از اسباب مقصوت داشته در حیز اعتبار می در آرند - و بلند بیقان حال رخسار دولت دانسته نشان دوع عین المال میسازند - دوامند را آنچه ناملایم طبع پیش راه آید آنرا از منتمات کمالات میسازند - و بی دولت خسران دین و دنیاوی خود دانسته بگربان اندوه غرور میبرد - و رجعت کواکب (که سر بر آرایان هفت اهلیم افلاک اند) نمودار نیست ازیں حال - و تعذایمست ازیں نقش - هر چند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده پیش نیست - که بر چشم جهانیان فرهشته میشود - و منقصه بآن بارگاه عالی لمیرسد - چون بظاهر سبب خفا میشود تندبک سطوات الهی ثابت غبار را سرگردان ساخته بخاک سباه می لشانک - و نیز هدایت طلوع و غروب فیر اعظم راهبر نیست مشعله در دست - چه همان سمت و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تنق مغرب حاصل - و همان حالتی که در حین حمت التراس و زوال نصف النهار است بی نقص کمال همان حال در رتد رابع نصف الیل متیقن - و این تفاوت نسبت برائیان خاکی نژاد و ساکنان مشنه گل مستیل است - و الا ذروره جلال او ازان مقدس تر است که اندیشه های ارباب نقص پیرامون آن تواندگشت - بفا بر این مقدمات هر که بصاحب دولتان تاجدار و تاجداران

صاحب اقبال بداندیش بود سرانجام کار بنکالی اعمال خودش گرفتار آید - و در اضعاف وجود خود سبب اعظم باشد - و مرآت این حال واقعه عبرت‌آمیزی حضرت جهان‌بینی جنت‌آشینی است - که در اندک فرصت دامن اقبال آنحضرت (که غبار آلود حوادث بود) بصر چشیده انضال شمت و شویات - جمیع کافرنعمتان بسزای نیت و اعمال خود رسیدند - و خرمن عمر و دولت ایشان بیری قهر الهی سوخته شد - و نشان همتی این بیدولتان از صفحه روزگار سزده گشت - چنانچه مصائب و مناعب عسر و سوار و مطالع یسر جنابا بتوافق ترتیب زمانی و تفسیق مکانی گزارش می‌یابد *

و بالجمله (چون حضرت جهان‌بینی جنت‌آشینی را باطن قدمی مظاهر از طرز دنیای ناپایدار انصرده گشته بود - و از ولایت مذک توجه عالی برخاسته) بخاطر اقدس رحید که بحاکم تده صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکب والا آنجا رعد حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خامان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهاد - و بارتقای مصاعب شوق و شفغ هموار اوج عشق را زیر پر و بال همت گبرند - و چنانچه بطواف قبله دل مشرف شده فیض معنوی یافته‌اند محمل بکعبه کج نیز برده صورت را بمعنی متحد سازند - و همچنانکه نگارخانه باطن سرانجام یافته صورتکده ظاهر را نیز آرایش دهند - تا این معنی باعین تالیف قلوب شود - و موجب هدایت حقیقی ساده‌لوحان صورت گردد - درین اندیشه بودند که حاکم تده این معنی را دریافته سعادت خود دانست - و عرض داشت صلح فرستاد - چون آنحضرت را شاهباز بلندپرواز همت بصید عنقا پرگشاده بود و نظر در زمین از میدان مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس از بمعرض قبول افتاد - ارغونیان (که کار برایشان تنگ شده بود) از مزده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند - و این معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیدکش فراوان فرستادند - و انواع معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع‌الآخر سال مذکور از قصبه جون بصوب قندهار از راه میروی توجه فرمودند - میرزا عسکری خیر توجه موکب پادشاهی شنیده بفرموده میرزا کامران و بدعالمی خود احکام قلمه نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی شد - که بیایمردمی شقاوت رفته دستگیر کند - درین اثنا امیر الله‌دومست (که از فضلی عصر بود - و چندگاه وکالت

میرزا کامران باو تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اولاد شیخ پروان) از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ از غور میروفتند - خبر موکب عالی شنیده در قلعه میروی متحصن شدند - حضرت جهانبانی مبرالله دوست را مثال مالی فرستاده طلب فرمودند - او از بی سعادتی حرمین شریف ملازمت اختیار کرده اندر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند *

چون موکب عالی بحدود حال (که از قندهار قریب سه فرسخ است) نزول فرمود جلال الدین بیگ (که از اعیان میرزا کامران بود - و جایگزین درانجود داشت) بزبان گبری کمان گذاشته بود - در کس از ملازمان پادشاهی را (که پیشتر بمرچشمه رسیدند) دستگیر کرده بردند - یک از آن در کس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان (که از قریب احوال دریافته - و از زبان آنجماعه شنیده بود) آمده بمرض اقدس رحانید - حضرت جهانبانی کافر نعمتی این گروه دانسته بمقتضای ملاح وقت رفتن قندهار بر طرب ساختند - و بجانب مستنگ عزان عزیمت منعطف فرمودند - پاینده محمد و یحیی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد - مصحوب از منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عمکری مصدر باین عبارت (که برادر کم مهر بی ارادت معلوم نماید) نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند - اما گوش حق شنو کو - و دل دانای درصت فهم کجا - آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد - قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عمکری میرزا از رفتن او منع کردند - که مبادا در صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند - و حوادث مزایم روی دهد - ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضی از مخفیان خوش آمد خانه برانداز (که بظاهر صورتی دارد - و بیاطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید) گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم ساختند - صبح آنروز (که شام ادبار او بود) میرزا بخیل نامد متوجه مستنگ شد - یک دو کرده راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است - جیی بهادر ازبک (که نوکر قاسم حسین سلطان بود - و درین برآمدن نوکر میرزا اختیار کرده بود) گفته این راه را من بواتعی میدانم - و مکرر آمد در شد کرده ام - میرزا جواب داد

(۲) نسخه [ح] سی (۳) نسخه [ح ط] جایگور (۴) نسخه [ح] مشنگ - و نسخه [ح] مشنگ

(۵) نسخه [ح] یحیی بهادر - و در [بعضی نسخه] جیی بهادر - و در [بعضی] جیی بهادر *

که راحت میگوید - جایگزین از ایشان بود اجابت - او را فرمودند که پیشتر میرفته باش -
 و راه را حرکت - او اظهار کرد که یابوی من زبون است - میرزا بچانب ترمون برلاس (که یکی
 از ملازمان او بود) اشارت کرد که اسپ خود را باز بده - او بعد از تعیل کار خود را
 بدرستی رسانده اسپ داد - جی بهادر (که سابقاً در هندوستان در ملک ملازمان پادشاهی
 منسلک شده بود) برهنه منوی سعادت از آنجا پارا راه پیشتر آمده جلوریز خود را بچادر
 بیرامخان رسانیده برده گشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتفاق او در ملازمت حضرت
 جهانبانی آمد - و از عزم نادریت آن حق ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کسان پیش
 تردی بیگ خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که امر چند فرستند - آن تنگ چشمان
 فرموده از ادراک این دراست متقاعد گشته ابا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدو است
 سوار شده آنها را ادب کنند - و عزای کردار در کنار شان نهند - بیرامخان بموقف عرض
 رسانید که رقت تنگ شده - فرصت توقف بر نمی تابد - کافر نعمتان را بقره ایزدی
 حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوند - التماس او معموغ آمده آنحضرت
 با معذرت از مخلصان چانسپار راه دست پیش گرفتند - و اراده قندهار و کابل
 از خاطر اندس برآورده باهنگب حجاز متوجه عراق شدند - و بیابان نورد راه فراق
 گشتند - و خواجه معظّم و ندیم کولکنداش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم
 فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حرمت الطاف الهی است - غبار آمیز
 بر دامن اقبالش نمیرسد - بهر طوری که باشد هودج عزت حضرت مریم مکانی را بموکب عالی
 رسانند - این سعادت مندان گرم شگفته خدمت پسندیده بجای آوردند - قدرت راه طی
 شده بود که شیه تیره تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقف
 عرض رسانید که حقیقت محبت ز و احباب (که میرزا عمیری دارد) بر صمیر انور
 قیام است - درین رقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با در سه نویسنده خود در خیمه دسخته
 تفصیل اموال و اشیای اردوی معلی را می بیند - قیق دولت آنست که تکبیر بر عذابت
 الهی کرده خود را ناگهانی بران خیمه رسانیم - و کار او بهازوم - هرگاه میرزا از میان رفت
 ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه اند - ناگزیر آمده ملازمت اختیار می کنند - آنحضرت
 از روی حساب و معامله این گفتاش را تحسین نمودند - اما از پاک طینتی و خیراندیشی

بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهاده ایم - و راه دراز پیش گرفته - نصیح آن عزیمت نمیکنیم - مجدداً حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال (که دافع آفات و رافع مخافات است) سپرده - و هدایت ازلیه بدرقه راه ساخته - و عنایت ابدی رفیق گاه و بیگاه کرده - بر تومن همت زین دولت بهندند - و های توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکری (که باذنیش تداوم نزدیک بمسنگ رمید) میرابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را (اگر داعیه رفتن داشته باشد) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقت سوازی حضرت جهانبانی میر مذکور میرسد - و میخواهد که از جانب میرزا پیغام چند ساخته بگذراند - و باعث توقف شود - آنحضرت بتعالیم الهی بسخندان و هدیه از متوجه نشده گرم رفتن میشوند - میرزا عسکری متعاضد رسیده شاه ولد و ابوالخیر رجوع کنیز از مردم خود را فرستاد که اردو را محافظت نمایند - و بگذارند که کسی از اردو بجائز رود - و حقیقت خبر کردن چی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی را از میرابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردی بیگ خان و سایر ملازمان بے حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردم معتمد خود سپرد .

کوتاه اندیشه (که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه ناصرابی بے آزرسی پیش میگردد) در معنی تیشه بر پهای دولت خود میزند - و خود را آماند بلیات و نکبات آسمانی میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست - میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملاقات کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راه چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعنی حضرت شاهنشاهی) میر غزنوی گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکاخانه بمیرزا بگردان - من هم می آیم - و شب در خیمه خود با یکا در نورسند بعضی از اسباب (که از هرکار پادشاهی آورده بودند) میدید - رسمی نوشت - و صورت حال بدیده همچنان بود که بیرام خان بتقریب مایب در دانه معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا بقاره نواخته از منزل خود باردومی معائن آمد - و بر در دولخانه حضرت جهانبانی نزل نموده جمیع مردم را یکا بیک از هر د بزرگ گیراند - تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمان بیومرا بمردم خود حواله کرد - و بقتلدار برد - و جمیع کذب را بقین و شکلیه هلاک ساخت -

و مبلغ کتی از ترقی بیگ خان گرفت - و در اندک فرصت پادشاهی اعمال خود رسید -
 حاشا! اشیا آنچه گناه را این پادشاه چون تواند شد - این طوفان را اگر کرده از نزول پادشاه
 نام دهند هنوز گنجایش ندارد

• شعر •

اگر بد کند مرد بد روزگار • نکو گردد از بند آموزگار

سوانجام راز آشکارا کند • همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک بیخیزد رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یک از برگزیدگان ازل را بندگان
 ماطنت برآیند و تارک دولت او را بداج خلافت بلندی بخشند توامع آزار و مواعع انوار آن
 همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند •

و از غریب مبشوات غیبی و تفارقات آسمانی (که درینوا نسبت به حضرت شاهنشاهی بظهور
 آمد) آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معنی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی
 و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی با بردوش عزت و کنار عاقبت گرفته پیش میرزا آوردند - میرزا (هر چند
 روی توجه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگی و زهرخند آمد) آنحضرت (که در آن هنگام
 مجموعه کمالات ما بخوردان جهان بودند) با وجود خردسالی املا شگفته نشدند - و قبض خاطر
 از نامیه حال آنحضرت هویدا بود - میرزا طریق شده گفت که میدانیم فرزندان کیست - با ما
 چگونه شگفته شود - و بعد از زمانه انگشتترین میرزا را (که در گردن او همایل بود - و علامه
 کلکون آن نمایان) بطریق عادت اطفال (نی فی بلکه بدستیارچی اقبال) دست بجانب علاقه
 بوده خواستند بگیرند - میرزا در ساعت از گردن برآورده حضرت شاهنشاهی داد - دقیقه شناسان
 محفل اینمعنی را تفارقات بر سعادت نمودند - که عذوق مهربان دولت و نیک ماطنت بنام نامی
 آنحضرت شود - و از چشمه مبار انصال الهی آب رنده بجوی آید - و از آنجا حضرت شاهنشاهی
 مؤید بتائید الهی برفاق مبروز عسکری متوجه قندهار شدند - در قیام و جانوس و نوم
 و بقطه مواعع بزرگی و نومان روانی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید - و انوار خداشناسی از
 لایحه اطوار و آثار هویدا بود - در آفتاب راه کوکب بهادر (که یک از معتبران میرزا عسکری بود)
 نزدیک کجارج حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید حضرت پادشاه
 میرسانم - میر مذکور جواب گفت که چون حضرت پادشاه خود ببرند همانا صلحت^(۳) در گذاشتن
 بود - و نیزه حکم مالی این دلیری از من نمی آید - بهادر گفت من عزیز ملازمت آنحضرت

(۲) نسخه [۱] که فرزند (۳) نسخه [ب ه] د [۵] (۴) نسخه [د] که مصلحت •

کرده ام - که در چنین ایام نهنایی لوزم خدمتگاری بجای آرم - و میخواستم که این خدمت
 نیز بقدم رمانم - اکنون (که مرا باین سعادت مرفراز نهیمازید) نشانی از حضرت شاهنشاهی
 بدهید که بحضرت گذرانم - مبر غزنوی طایفه آن حضرت (که اکتیل ماه سعادت بود) بهمانند داده
 او را باین دولت مریبلند ساخت - و میرزا مسکری حضرت شاهنشاهی را ۵ ردهم رمضان (۹۵۰)
 نهاد و بجای بقندهار آورده در بالای ازک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت - ماهم آغا و جیجی ازک
 و ازک خان بدرام خدمت کامیاب سعادت ابندی بودند - و استخاضه انوار قدسی میکردند - و میرزا
 آن نونهال اقبال را (که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما می یافت) بحلطان بیگم کوچ خود سپرد -
 ز آن عمقت مآب از رفور عقل در لوزم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود - بظاهر
 نگاهبانی میکرد - و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر بود - و روز بروز نر بزرگی
 از جبین نور افزای آن جهان سعادت بیشتر میدید *

هر کرا تانید الهی پرورش نماید و در حد ذات نور پرورد ایزدی باشد بداندیش را در حق
 از جز بیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور قیاید - چنانچه مشیت
 ازای درین هنگام (که عطوفت پداری و رادت مادری باید که تکفل مهتات نماید) بدست
 دشمنان جانی پرورش میداد - تا دور بینان ملک دانایی را پای ازادت محکم تر شود - و کونه اندیشان
 ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد - و حقیقت نگاهبانی ربانی و حرمت آعمالی
 بر دومت دشمن ظاهر گردد - از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدیم که احوال یکسالگی
 خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند - و مرا
 بقندهار آوردند) یک سال و سه ماه بودم - نیک بخاطر دارم - روز سه ماهم ازک والده ادهم خان
 (که بحضانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود) به میرزا مسکری معروض داشت که رزم
 بزرگان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن بیای رحمت پدر یا پدر کلان یا کسیکه در عرف
 بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزند
 چنانچه آن نخل امید بزمین می آید - اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند - شما بجای آن
 پدر بزرگید - مناسب آنست که این شگون (که بمنزلت دهند چشم زخم است) شما بجای آید -
 میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت - و من از پای درآمدم - می فرمودند
 که این زلف و این افتادن بشخصه مرا بخاطر است - و نیز در همان ایام برای تبرک و تبیین

بجهت برداشتن سومی سر مرا بمطافِ بابا حسن اهدال بردند - آن راه رفتن و آن سومی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است - کسی را (که در نزهت مرای دل چرامستان امروزه باشند) صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سر رشته سخن بدینجا کشید برای مبرایبی سخن از بقیده مرگذشت شیرخان و رفتن میرزا هدیر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفت) و میرزا همدال (که بقندهار شتافت) و یادگار ناصر میرزا (که در بکر مخالفت کرده مازد) ناگزیر است - تا جویای آگاهی بفرمای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیداردایی و نیکساعلی مپری کند *

XXV ذکر مجملی از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نداند که شیرخان از آب بیاه گذشته بااهمکنی قدم پیش می نهاد - و با چندین امباب نبرد بملاحظه تمام میدود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازهای تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآزند - جمع کثیر را بیشتر روان ساخته بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت - بعد از چند روز (که بی اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح بدوخت) بلاهور آمد - و از آنجا تا خوشاب رفت - و در بهیره و آنحدود روزی چند بود - و کس بطلب سلطان سارنگ کهنر و سلطان آدم (که از زمینداران معتبر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پرورد حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دولتمان عالی عمره کامرانی دانستند حرف او را بگوشی رضا نشنیدند - شیرخان از آنجا بهتیبابور (که از محالی منصور کهرانست) شتافت - و جمع کثیر را بر سر ایشان فرستاد - ککهران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فردان در بند ایشان افتادند - و بفروخت رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با خواهران خود مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که کار این گروه (که کوههای محکم و زمینهای قلس دارند) بتدبیر و تدبیر باید ساخت - و مناصب آنست که درین حدود لشکره گران گذاشته شود - که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت کهران بوده سمت تخت و تاراج دراز کند - و قلعه مستحکم بجهت انتظام این در کار اساس باید نهاد - تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سرگردن کشی فرودآوند - و خود باز گشته بامان و مرانجام مملکت

بسیع هندوستان باید پرداخت - بنابراین مصلحت دید قلعه رهناس را بنیاد نهاد - و جمع کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت - و باگروه آمد - و از آنجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود - میر دجانه از بی‌آذوقی آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را هوای بنگاه بیچاره و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغ امپ سپاهی در میان آورد - و اندک از تدبیرهای بهیار سلطان عبدالدین را (که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است) شنیده بعمل آورد - و از آنجا بر سر پورنمل راجه قلعه رابعین و چندیری رفت - و بعد و پیمان دادوست راجه را از قلعه برآورد - و بعضی^(۲) بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار امان داده خویش را از هم گذارید - و از آنجا باگروه آمد - و بطرز حکام بنگاه مراها در طرق و مسالک بفاصله یک گروه بناکرد - و بعد از بیماری جانکاه (که در آگروه بروزاری شد) بر حیرت مند بود (که حاکم اجمیر و ناگور و بهیاره از مسال و امصار بود) لشکر کشید - و کار آن حدود بفریب و فسون ساخته بزواجی چیتور و رتنپور شدانت - و آنجا نیز زبردت سازید نمود - تا نگاهبانان آن قلاع کلیدها را فرستادند - و در آنجا جمع گذاشته در میان ولایت دهندیره در آمد - و از آنجا روی بقلعه کالنجر آورد - و آن را محاصره کرده سابطها بر مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهم محرم (۹۵۰) نهاد و بنجاه و در بشعله آتش (که خود اندر خنده بود) از دور آه مظلومان بسوخت - و تاریخ سوختن از (ز آتش مرد) یافته بودند - اگر چه در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر برآمد اما قلعه بدست افتاد - پنجم سال و در ماه و حیزده روز برنگ و ربو حکومت هندوستان کرد - و بعد از جلال خان پسر خود او بهشتم روز جانشین پدر شد - و اسلام خان نام نهاده احمد شاهی را بر خود بست - و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود - چون تسلط این در قندهار مشقت خدای منش در جنب شعله صیقل جهان افروز را به این دولت ابدی اساس مانند فروغ کرمکین نسب تاب حکم نمود که بود داشت حکمت غامضه ایزدی بهبهت مصلحتی چند (که دو مناسبت علم او منظوم بود) روزی چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت - و روزگار از تنگ وجود این مردمان ستیزه کار درست *

ذکر مجملی از احوال میرزا حیدر

و صورت خان میرزا حیدر آنگه چون تانید حضرت جهانبانی پانده متوجه کشمیر شد

(۱) نسخه [ح ط] و بعضی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار بر آمدن راجه همان بود و کشته شدن آن سادۀ لوح خویش گرفته همان - ازین جهت قطب خان نوک نوکری نموده منزوی شد - و شیرخان از آنجا باگروه آمد (۲) نسخه [ح ط] رتنپور (۳) نسخه [ح ط] ده ماه (۴) در [بعضی نسخه] ایام خان

(چنانچه سمت گذارش یافت) چون بنوشهر^(۲) درآمد امرای مذکور (نه امامی آنها بیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روی در آمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدها خاطر نشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طبع عقبات کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در معسکر پادشاهی (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعی میرزا کامران آن عزم را نسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چندست از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر (که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اغتلاط عظیم بود و هرج و مرج بیحد به پشت گرمی مرقبات کشمیریان در بیست و دوم رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت از عقبه^(۳) بنوچ درآمد - و بی جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود - چه در آن ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود - و امرا آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند - و بر یکی از مدعیان حکومت آن دیار امر ریاست اطلاق کرده خود ملکداری میکردند - درین زمان نازک شاه نام شخصی بامر بی مسمای حکومت اختصاص و اشتغال داشت - و با این حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر و عقل و رای نباعث هر آینه کار ملک باین سرحد کشد - موسم چله سی بود - و باران باشنداد می بارید - کچی^(۴) چک چون رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداج (که کشمیری ازان گزینندارند) از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت - چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروانی خود بود - چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشه دیگر شد - و طرح دیگر خیال کرد - و خواهر اسمعیل واک محمد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته علازل خان رحمدین خان مروانی^(۵) و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بد کشمیر آمد - درین اثنا ابدال ماکری (که انتظار او بود) بعالت استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول (که استحکام تمام دارد) گذاشته متحصن شد - اهل کشمیر همه جدا شدند - و پیش میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعاب جهال بسر میبود - تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائید یزدانی فتح کرد - و هر چند مخالفان

(۲) در [بعضی نسخه] بنوشهر (۳) در [بعضی نسخه] بنوچ - و در [نقشه] بنوچ (۴) نسخه [ح] ناری شاه (۵) نسخه [ج] کاجی چک (۶) نسخه [ز] عادلخان (۷) نسخه [ح] مروانی

(چه از افغانان کمکی و چه از کشمیریان بے حقیقت) زیاد از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیخانی و حرام‌نمکی مبتنی بود کاره از پیش نرفته شکست یافتند - و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و گروهی دمنگیر شدند - و کشمیر با استقلال در تصرف میرزا درآمد - و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود - و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارت در تاریخ خود می‌نماید آنست که ^(۲) یگانه میرزا فرستاده سعید خان حاکم کشمیر از راه دره لاریکوه میر آمد - و در چهارم شعبان (۹۳۹) نصد و سی و نه در تصرف در آورده بود - و در حلیج شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه (که اسم حکومت بنام او بود) صلح کرده دکن محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راه (که آمده بود) مراجعت کرد - چون درین نوبت فتح غیبی دامت داد و ملک کشمیر مستقر شد مدت ده سال در انظام آن ولایت سعی بلیغ نمود - و آن عرصه دایمیر را (که حکم خرابه داشت) تناس شهری پوشانید - و اتمام محترمه و ارباب صفات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد - علی‌الخصوص صومعه‌تی را بازار گرم گشت - و انواع ساز درمیان آورد - و در صورت ظاهری آن مملکت (که نشاء دنیائی اوست) معنی پیدا کرد - اما بواسطه تعصبهای خدک پندک میرزا (که منهای آن نارمائی با دعوی رسیدگی است) مقام معنی کشمیر (که عالم بگردگی و دیندار است) کساد یافت - و تا امروز پس از آنکه از کشمیریان می‌آید که محبت را تاثیر عظیم است - سیما طوار و برمانرواییان که در آن می‌باشد - امید که به یمن آثار حقیقت و حقایق حضرت شاه‌شاهی صورت و معنی کشمیر آنگاه پذیرد - و مدافع حق برسانی و خداشناسی بے شایده تکلف و تعصب رواج گیرد - و از سهوهایی عظیم (که میرزا را روی داد و میمنت نداشت) آن بود که با وجود فتح چندین خطبه و نامه بنام ذاک‌شاه بدستور امرای کد در ساخت - بایستد که حق نیک حضرت جهانمائی بجای آورد و جوده دراهم و دنانیر و رؤس سایر را بنام قدسی حضرت جهانمائی مشرف میساخت - همانا که با زمانه مدارا میگرد - و بے اخلاصی را رواج میداد - و لهذا در آن ایام (که فتح کابل شد) خطبه را بنام مقدس حضرت

(۲) نسخه [۵] که یکبار میرزا با فرستاده سعید خان - اما (نظر بر قصه تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان) عبارت نیک چنین است - یکبار میرزا (که در آن هنگام فرستاده سعید خان حاکم کشمیر بود) از راه دره لاری (۳) در [اکثر نسخه] انتشار

همان‌بانی ساخته سر بلند شد - و در تاریخ (۱۹۵۸) نصد و پنجاه و هشت هجری در شب بخون
 (که کشمیریان آورده بودند) محاصر ملک نیمنی شد •
 و مجمل ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت (که نگاهبان دولت است) عدول
 نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست کردن گرفت - و هشیاری و بردباری (که دو بازوی
 بخنداریست) از دست داد - مگر و غدر کشمیریان (که بتدبیر و هوشمندی میرزا از بهای
 درآمده بود) باز برپا شد - و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خدای پیش گرفته در لباس
 دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند - و عمداً این کار آن بود که لشکر میرزا را بجهلها از جدا کردند
 و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند - طایفه را بجانب تبت و برهه را بجانب پکنی و چندی را
 بطرف راجوری فرستادند - و عیدی ریفا و حسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه حاجی بقال
 کشمیری را (که سرگروه مهمات میرزا بود) از راه برده بخود متفق ساختند - و جمع کثیر را بخود
 همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند - غازی خان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند -
 و قریب خانپیر (که میان هیره پور و سرری نگر که اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است) بر سر
 میرزا شلیخون آوردند - میرزا نزدیک خانه خواجه حاجی رفته بود تا فرا بهادر را (که در بند بود)
 خلاص سازد فاکاه بدست کمال دولی حیات را میری کرد - و بعضی میگویند که تیرت از ملازمان او
 زانسته رسید •

ذکر مجمل از احوال میرزا کامران

چون مجمل از حال میرزا حیدر گذارش یافت تا آنکه سرگذشت میرزا کامران گزارش میدیاید
 در آن ایام نامساعد (که میرزا کامران از حضرت امامانی جدایی اختیار کرده صوب کابل روان
 شد) چون بتدویر خواتین رسید سرری و سرور را آنچه داشته و زمانه اعبت باز را بکام خود
 پنداشته خطبه بنام خود ساخت - شرکه خرد در زمین و مصاحب مصاحبت آموز و همشایر داسود
 ندانده باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته نزر بظهور آید - نه حق محبت شناسد - و نه طریق
 مروت داند - بدین دیگران را نیکوی خود انگارد - و تخم بدی در زمین نیکان افشانند - ظاهر است
 که از آن کشت و کار چه بدورد - و درخت امیدش کدام میوه مراد باز آرد - روزگار بے عقبت اندیش را
 بقائے نه - و دولت بزور بر خود بسته را بدوندی نه - سربلندی کنج بے بقیان را چه اساس ده
 چون منار برنی زرد از هم باشد - و هلال شب اول را چه نبات که چون برق خاطف تا چشم برهم

زین فرونشیند - سلطنتش چون طرارت گل زرد زوال - و در آتش چون نسیم بهار هریع انتغال - و بالجمله
 از راه دهکوت بکنار آب ساند رسید - و در اینجا محمد سلطان و آلیخ میرزا (که حدود ملتان خود را
 کشیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - و میرزا آمدن
 آنجا آتشف نمود - و چون مسرت غله بطندان کشید پل بسته از آب گذشت - و از آنجا بکابل آمد -
 و ابواب کامرانی بر روی رزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس بزرگوارت بسرمی برد - و مدتی
 ده از جمشید مرویعت (که تاثیر از پیشه نرون چراگاه بر آهو فراح نشود - تا باز در آشیان گریز
 نکند قراج را پریدن آسان نگردد) در آن واقعه بظهور آمد - فرزین و آنحدود را بعسکری میرزا داد -
 و خواجه خاوند محمود را بر سر رسالت پیش سلیمان میرزا بدخشان فرستاد - و خواهش متابعت
 نموده خواست که سکه و خطبند در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود برگردانید -
 میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر بدخشان برد - و در نواحی موضع باری میان فریقین
 جنگ پیوست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و ثروت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده
 در آشنی زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا
 سلیمان جدا ساخته بسرمی خود داد - و مقصود را گشته مراجعت نمود *

درین اثنا خبر رسید که میرزا همدان آمده قندهار را منصرف شد - میرزا کامران از اطراف
 و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تلاش ماه محاصره نموده نمود - و از بے آذوبی
 میرزا همدان بنگ آمدن زمان ظالمیده دید - و قلعه را چرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا
 حکومی داده بکابل معاودت نمود - میرزا همدان را بهمراهی خود آورد - و روزی چند در کابل
 داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در ابلای اتفاق معموره جوی شاهی (که اکنون نصبت بنام
 جلالت انتظام حضرت شاه شاهی یافته بجمال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز
 اطاعت نمود - و روزگار اسباب نجات را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان بر آنچه میرزا کامران از
 بدخشان جدا کرده بود منصرف شد - و نفی عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بانصوب برد -
 در حدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقعه ظفر متحصن شد -
 میرزا کامران تعاقب نموده دهنه را محاصره کرد - و از آمدن آذوق راهها را محصور ساخت -
 اندر سه از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود
 و که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیز از بے آذوقی کار قلعه بدشواری کشید بے اختیار

آمده دید - میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را به سرداری برلاس مذکور بیدارشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مریدی تاریخ این سالحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود - و میرزا حایمان را با ولدش میرزا ابراهیم در دید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بصمت - و روزگار را بغفلت میگذرانند - نه یاد معبود میکرد - و نه داد مظلوم میداد - تا آنکه کویک^(۲) اقبال ننگ معبود حضرت جهانبانی ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در گذار او نهادند - چنانچه گزارش می یابد *

هرکه با ولی نعمت خود طریق بی حقیقتی پرده ممالک بی اخلاصی شناسد هراذینه در همین نشأه پاداش اعمال خود دید - و هم برین منوال امت احوال میرزا هندال - که چون در چنان رتبه با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه^(۳) خان (که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود) آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد - و با احترام دریانمت - و آن ملک را به میرزا سپرد - و روزی چند برین نگذاشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه مجمل مذکور شد *

و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان سردرد دلهاست - هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان میداشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عدل حقیقی است) شکرگزار و مسرت پذیر شوند - که هم سرمایه عبرت جهانیان میشود - و هم نعمت آریز ندامت بی معادتان میگردد - از آنجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفربس و فسون حاکم تده از راه راحت انحراف ورزیده در شهری توفغ نمود) بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه دران حدود بود - آخر بر ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تده از صدق و صفا فروغی ندارد - و همه آن مقدمات حیل و پیوند مبتنی بر کذب و سقاقت است - تاچار از آن داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از درلتخواهان راحتگو و هواپرستان رضاجوی او بوده) گفت (که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پشندیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشه آن باید کرد) از آنجا که امره^(۴) مت ثابت (هرکرا روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد - و بازار ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحت خیراندیشان باک شمرده بگوش هوش در نیارد - و محفلان سعیده دانشوران امانه و انصاف پندارد) بنابراین یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد - و در زمانه (که میرزا کامران قلعه قندهار را از محاصره بتنگ آورد) آمده

(۲) نسخه [ب ۵] کویک (۳) در [اکثر نسخه] قراچه خان (۴) نسخه [۵] بدیهی *

میرزا را دید - و همراهی میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر باتر بیگم و والد ایشان میرزا سنجر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تته ایشان را با جمع کثیر (که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدایی اختیار کرده در آن هدره بودند) با تپین لایق روان ساخت - و خطائے با عمدے (که رافع شد) آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد - و جمع کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپه افتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از درسه هزار آدمی (که درین فافله سرگردان بودند) معدودے جان بعلاست برده خود را بقندهار رسانیدند *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جوان قلم سوانح پیدمائی به پهنای قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدر از میرو - و مجملے از احوال نهرت انجام سفر خراسان و عراق (که حضرت جهانبانی را روی نمود - و بدرقه عذابت ایزدی قطع فیانی و طی صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بهسبب ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول برخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف ساختند - و از فضل نامتفاهی الهی درین چول برهول ملک هاتی بلوچ (که قافله - الار - را هزان بود) بزمین بوس شرف اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری گزیدند - و ازان وادی هواناف راهبری نموده بولایت کرم - میر آورد - و میر عبدالحی (که کلانتر آن ولایت بود) بملاحظه های نادرست گرچه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم بهاندازی و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال الدین میبود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمد بون - آنحضرت بانا درصمت بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمائی سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را درایت عظیم شافنده بملازمت شرافت - ر هر چیزی (که از نقد و جنس در بساط خود داشت) همه را نظر موکب سعادت کرد - و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانی سرکار خاصه را برای زمین او مقوض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده بادرات خواهانے (که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معالی بودند) نصائح

دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بی اعتباری مصلحت ظاهر را بچندین دلائل خاطر نشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را از تکاپوی آن باز داشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی (که طلب ارباب همت را مزارار تواند بود) میساختند - و همگی همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون احباب تجرید و موافق تفرید روز بروز در تزیید است گوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکنای بی همنا پردازند - لیکن صورت و مردمی نمی گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزاده سازند - و آیین گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل (که شایان خلیفگی حق است - و در انتظام معمولی ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل) بیکبارگی دست از جهان بازدارد و سلسله سلطنت بدترین را منقطع سازد - همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشاء جامعیت کار فرمایند - والحمد لله که گوهر یکنای آن دریای انصال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بزرگه کمال حاصل است - باوجود پرداختن بگیر و داز عالم ملک و شهادت استغراق بحجر مواج عالم جدوت و لهوت بر نهج مستوفی میسر - و قدم همتش بر صمود مدارج علیا مقرر و مسلم .

القصد بمقتضای اراده ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عذای عزیمت بصوب آن حدود معطف داشتن در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافت - که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته لوازم محبت و فتوت بتقدیم رساند هرآنچه یکبار دیگر بسلسله ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود - و الا در اختیار انزوا بمشورت صورت بی اختیار باشند - بنابراین روز پنجشنبه غره شوال (۹۵۰) نهصد و پنجاه مکتوب مصحوب چولی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کار فرمایان قضا و قدر (که چندین مصالح و حکم در هر کاره ردیمت نهاده اند) سبب انگیزده آمد که ملاقات گرامی بزودی میسر آید - و مجمل از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ها خنده بودند .

• شعر •

• که گذشت از هر ما آنچه گذشت • چه بدربا چه بکسار و چه دشت •

آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف فرمایند - میر عبدالحی گرمسیری کمان فرستاده عرضه داشت که چنین اجتماع می افتد که میرزا عسکری جمعه کثیر را فرستاده است میداد پایبند بود برسد - و کار از علاج بگذرد - اگر بآلکلی هیستان و آنحدود (که بحاکم ایران

تعلق دارد) توجه فرمایند هرآینه از اندیشه آحاد این گروه بے اعتدال مویب عالی محفوظ خواهد بود. آنحضرت ذات ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظر داشتند و توقف دران ولایت از طریق حزم (که راه خرد پرورانه است) در دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آب ^{میرنده} عبور کرده بکنار کوه (که این آب بآن در می آید) نزول سعادت فرمودند. احمد سلطان شاملو (که هاجر سیستان بود) مقدم گرمی را دولت ناگهانی شمرده بآئین نیکبختان ملازمت کرد. و بوظائف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود. و روزی چند دران هر زمین عشرت افزا (که جولانگاه شاهسواران عرصه اقبال بود) بشکار مشغول شدند. و برای تملی خواطر همراهان رفاندیش خود را بمشائیل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند. و از آنجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند. احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی (که درین یورش هودج اقبال و محمل اجل ایشان همراه بود) فرستاد. و جمیع اموال ولایت خود را بدشکس نمود. آنحضرت اندک ازان جهت انشراح خاطر از قبول فرموده تلمه را برگردانیدند. و درین منزل حسین علی میرزا برادر احمد سلطان (که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود. تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد) بشرف بعاط یوم مشرف شد. آنحضرت از در باب مذهب و ملت سخنان پرچیدند. بموقف عرض رسانید که مدتیست در معتقدات شیعه و حنی غور کرده میشود. و کذب فریقین بمطالع میرسد. آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب است. و معتقد مذیان آنکه سب اصحاب کفر است. بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بکمان ثواب کفر نمیتوان شد. آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد. و از فرط توجه مشمول عنایت و اتمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند. او (چون سفر پیش داشت. و احباب سفر سامان نموده بود) از اهراز این دولت منقاع ماند. و درینجا حاجی محمد بابا تشنه رحمن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بمویب عالی پیوستند. و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عدان توجه بصوب زمین دار مذهب شود. که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد. و چاره ^(۵) بیگ حاکم قلعه است نیز اهراز سعادت خدمت مینماید. و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت

(۲) نسخه [ج] بے اعتدال اندیش (۳) نسخه [ب] میرمن - و نسخه [ج] هلند. و نسخه

[ز] هلند (۴) نسخه [و] و بابا تشنه (۵) نسخه [ج] جمله بیگ

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان شود (که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند) بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمه همت علیا لازم است - این گزوه (که ازین سفر مانع می آیند) بغیر از غدر و خدیعت عرضه ندارند - چون احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود (سخن او بعرض قبول پیوست - و برین کنکاش عمل فرموده متوجه عراق شدند - و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مردود بساطت قرب بود - احمد سلطان ملازم رکاب معالی بوده میخواست که از راه کدلیکی^(۱) بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه ارک متوجه آن سمت شدند .

چون (مکتوب مروت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جدت آشدانی بنیخت آرای ممالک ایران شاه طهماسب رسید) مقدم سعادت التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقب شناخته خوشوقت شد - و خواست که سایه فرهای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کار نامه افتخار خاندان خود سازد - و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در تزیین نقاره خادمانی فراخفتند - و مکتوبی در جواب (مشتمل بر کمال توقیر و احترام و امتدعای تشریف حضور در امرع ازمینه) با الوقب معامد و ائذیه و منوب تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص اجمال داشت - و این بدست بر عنوان مکتوب ثبت نمود -

همای اوج سعادت بدام ما افتد . اگر ترا گذرت بر مقام ما اندد
 و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت - و اظهار انواع شکرگذاری و حق شناسی و تذکار محبت قدیمی نموده جلال تعظیم و اکرام بجای آورد - و بحکم و ولای بلدان و اعصار نوشت که در هر منزل و هر شهر (که مرکب همایونی نزول فرماید) شرف روزگار این خاندان عالی داننده اعظم حکم و اکبر و اهالی و موالی آن دیار بفرموده امتقبال شناسنده بنقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشرافه و اطعمه و فواکه تازه بنازه منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند - و منشور (که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند) بجنس در ملک تحریر در آورد - تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی (نظر بران دیباجه مروت داشته) در تعظیم و تجلیل حادثه پیمایان

(۲) نسخه (۱) بیس کهنی - و نسخه (۲) بیس کهنی (۳) نسخه (۴) اعظم و حکام .

مراحل نشیب و فراز حق امانیت بجای آورده دقیقه از آداب مذکور در گذاشت نمایند •

فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاز شمس الایاله و اقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو لک فرزند ارجمند ارشد و حاکم دارالسلطنه هرات و میردیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرانراز گشته بداند - که مضمون واجب العرض او (که درین روز مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر امارت پناه قرا سلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود) در تاریخ دوازده شهر ذیحجه (حید) و مضامین فرخنده آنین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در باب توجه نواب کلباب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهر درهای سلطنت و کماگاری - روحه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم امروز ایوان سلطنت و جلال - سرور سرانراز جویدار سعادت و اقبال - شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت - ثمره شجره خلافت و نصفت - پادشاه برین و بحرین - نیر عالمناپ فلک کامرانی - بدر بلندقدر ارج خلافت و جهانبانی - موده و قبله سلاطین عدالت آنین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهریار عالی منصب تخت سرزمین - پادشاه والاحسب ملک عدل گهتری - خاقان مکندر نشان - جم جاه عالیشان - سلیمان تخت نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهانبان صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار - قاج فریق خواقین نامدار - المؤمن من عند الله - نصیر الدین محمد همایون پادشاه - خلد الله تعالی عزه حسب الاعمال - الی یوم المآل) نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود •

• بیت •

مژده ای بیک عبا کز خبر مقدم دوست • خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست
باشد آرزو که در بزم وصالش یکدم • بنشینم بمراد دل خود همدم دوست
اندام بی مال و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند - که بمشلق
آن خبر خجسته اثر ولایت سبزواری از ابتدای عمل تشقان ایل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم
داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد - که مال واجبی و جوهات دیوانی آنجا را
از ابتدای سال حال تصرف نموده بموجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید

(۲) نسخه [ج] دقالت (۳) نسخه [ه] فرمان شاه جنت مکان علیبن آشیاں شاه طهماسب روح الله روحه
بحاکم خراسان (۴) نسخه [و] نعمت •

و بدستور (که درین نشان مذکور شده) فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون
 مطاع تخلف ننمایند - در هانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده (که هر کدام یک اسب
 کذل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد) تعیین نمایند - که با استقبال آن پادشاه صاحب اقبال
 رفته با صد راس اسب بدر (که از درگاه معنی مع زمین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد)
 و آن ایالت پناه نیز از طوائف خود شش راس اسب بدو آسود خوشترنگ قوی جده
 (که لقب حواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای
 لاجوردی منقش با عیانهای زرین و زردرز (که لایق امپان حواری آن پادشاه
 جمجاه باشد) بر بالای امپان مذکور نهاده هر اسب را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند
 و کمر خنجر خامه شریفه (که از ثواب کامیاب مغفوری مرحومی عمایین آشنایی) انار آینه برهاده
 شاه بابا ام بنواب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکمل بود [مع شمشیر طلا و کمر مرصع
 جهت فتح و نصرت و شکون آن پادشاه مکنند آئین فرستاده شد - و حواری چهار صد ثوب مخملی
 و اطلس فرنگی و یزدی مرصع گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است
 تنمه جهت ملازمان رکاب ظفر انساب آن کامیاب - و دالیمچه مخمل درخوابه طلا باف و نمد تکیده
 کُرگی آستر اطلس و سه زوج قالین درازده ذرعی گوشکافی خوش تماش و درازده چادر قرمز
 سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشراف لذیذ و لطیف سربراه نموده
 با نانهای سفید (که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکمل نموده
 جهت آنحضرت می فرستاده باشد - و جهت سربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فردا فردا
 ارسال می نموده باشد - و آنچه قرار دهد که فردا در منزل و مقام که نازل نمایند امروز چادرهای
 مصقاع لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمع
 کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند - که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد - چون
 ایشان بدواست و اقبال نازل فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خنجر طعام ساخته و برف و یخ
 سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مرتبهای سبب مشکان مشهدی و دوانه و انگور و غیره
 با نانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند - و همی کند که اشراف تماش در نظر آن سلطنت پناه
 درآید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز هانصد طبق طعام الوان با تصویر مقرر دارد
 که میکشیده باشند - و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت آل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

(۲) در [بعضی نسخه] با معانی (۳) نسخه [ط] خوش رنگ خوش تماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین
 است لیکن غالباً سبب مشکین باشد *

تا هزار کس بعد از سه روز (که آن بانصد کس رفته باشند) با استقبال فرستند - و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپان توپچاق و تازی مقرر دارد که به ازمایش خود بدهند - که هیچ زینت سپاهی را از اسب خوب بهتر نیست - و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چنین قرار دهد که چون این امرا بملازمین آن حضرت برآمدند زمین خدمت و عزت بلب ادب بومیده یک یک خدمت نمایند - که در هر سواری و غیره ناگاه میدان ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و هیچ وجه از دهنه آزردهگی هنوکران پادشاه نرسد - و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور در فوج خدمت کنند - و نوبت کشک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محل (که قرار یافته باشد) ترقه نمایند - و کتک خدمت در دست گرفته بدو می (که در خدمت پادشاه خود کس خدمت نمایند) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت (که برآمد) همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلوی و اشراف کمتر از یک هزار و بانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معینی مؤکلی تعلق بدان ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمت روند هر روز یک هزار و در خدمت طبق طعام الوان (که لایق خوان پادشاهان باشد) در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود - و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نمایند - که سبب خاصگی باشد - و دیگره بامیر معظم محمد بیروم خان بهادر داده شود و پنج دیگر بامرای مخصوص بهر کس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسب تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام کدام اسب از قوای کامیاب است - و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هر چند بدنام است لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدر باشد) ملازمان رکاب ظفر اندساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجبهتی باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را (که از گردن روزگار زاهدوار بقدر غبار است دارند) بدلداری و غمخوارگی (که درین نوع اوقات لایق و خوشنماست) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسد - بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - و بعد از طعام منصرفات حلوه و بالوده (که از قند و نبات طبع نموده باشند)

(۲) نسخه [ط] با استقبال آن کور درهای مطهر و اقبال (۳) نسخه [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخه

[ز] دور دور فوج •

و مرتبهای مذکور مطبوع و رشته خطائی خاصه (که به گلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد) به مجلس برسد - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد - و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسد آن ایالت پناه یکی از اودماق کردایی خود را در خدمت فرزند اعز ارشد ارجمند سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفرانتر (از شهر و ولایت و سرحدات از هزاره و نکذری و غیره) ناسی هزار کس (که بشمار صحیح رند) از ملازمان کومک آن ایالت پناه همراه برداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و اشیای ضروری از شکر و اقمقار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت مراجع گردند پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رهاوند - و در همان روز (که بملازمت ممتاز گردند) بتذکر و قاعده لشکر و اردو نازل نماید - و آن ایالت پناه بخدومت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل مقام کند - روز اول جمیع لشکریان ایشان را به خلعت فاخره (که اطلس و کمخواب^(۴) یزدی و داراندهای مشهدی و خانی باشد) مخرج سازد - و مجموع را بالاپوشی محمل بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان در تومان تبریزی یوم الخرج بدهد - و طعامهای الزان بدستوریکه مقرر شده سربراه نماید - و مجلس سلوکانه بدارد که زبانها بتحسین آن گویند باشد - و آفرینها بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات مرکز خاصه شریقه (که در دار السلطنه مذکور میرسد) باز یافت نموده صرف ضروریات نماید - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان مدت داشته بظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه ایست از هدایای الهی) مهمان ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت ترقد باشد بجای آورند - و تقصیر ننمایند - که هرچند انواع جانمباری و خون گرمی^(۵) نصبت بتحضرت بیشتر بجای آورند بخدمت تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه هر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طیبی^(۶) و بالا متقالی امقنانی (که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود)

(۴) نسخه [۳ ح] بکده (۳) در [بعضی نسخه] کماهی (۴) نسخه [۳ ط] محمل که خوشترنگ باشد
(۵) نسخه [۳ ب] دلگرمی (۶) در [بعضی نسخه] طیبی *

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هر جا (که خاطرِ عاطفِ آنحضرت مبرور باشد) و در هر گل زمین (که در آب و هوا و لطافت و نزهت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دستِ ادب ملازم‌دار بر سینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکشِ نواب کامیاب است - و خود در راه و هر کوچ دمیدم خاطرِ اشرف را بهم‌زبانی (که در کمال استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزل مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد - و صباح آن فرزند اعزازشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد - و مریانی (که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) پوشاند و یک از سفید ریشان و اربماق تکلو (که پسندیده و معتمد آن ایالت‌پناه باشد) در دارالسلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند - و در وقت توجه بشهر ایالت‌پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد - و چادر و شتر و امپ گذراند - که چون فردا نواب کامیاب حوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارایه بدرقه باشد - و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان بشان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند - و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسد (چنانچه میدان میان ایشان یک تیر مرتاب بود باشد) آن ایالت‌پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردن - و فرزند برخوردار را از امپ پیاده ساخته تعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه حلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت (آنچه مقدر و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از امپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند - و آن ایالت‌پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخن و حکایتی از فرزند او شد استغفار نمایند - و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت‌پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشنگاه نزل نمایند فی الحال سه صد طبق طعام الوان بطریق حاضر بمجلس^(۱) بهشت آئین آورند - و بین الصلواتین یکم هزار و دویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمد خانی) و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره (هر دو شاهی طلا و نقره بر روی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد از آن

(۲) نسخه [ب] بگذارد (۳) نسخه [ج] بهشت آئین آن گوهر شاهرار سلطنت *

مریبات لذیذ (آنچه ممکن باشد) و هازه و پالوده بکشند - پس ازان هفت راس امپ لبق و رعنا از طواکلی آن فرزند ارجمند جدا نموده جاهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ تصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند - و باید که حافظ صابرقاق و مولانا قاسم قانونی و اسناد شاه محمد سرنائی و حافظ درست محمد خانی و استاد یوسف مؤنون و دیگر گوینده و سازنده مشهور (که در شهر باشند) همه وقت حاضر بوده هرگاه یاد شاه خواهند بے توقف بنغمه و ترنم برداخته آنحضرت را خوشوقت سازند - و هرکس (که فایز آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقت ظنپ حاضر گردد - و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که تواند شگفته داشته باشند و دیگر شفقار و باز و چرخ و پاشه و شاهین و بحری و آنچه (در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد عظام برده باشد) پیشکش نمایند - و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده مرا خور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکمه کلابتون و طلاباف بدوشالند و چون بمنزل خود رفتند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند - آن فرزند بخلق کریم (که میراث آبا و اجداد اوست) بدیشان معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا سروبا و اسب فراخور هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و درازده تقوی پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کهخاب فرنگی و پردی و بافته شامی و غیره (که بغایت لطیف باشد) و سی صد تومان زر نقد در می کسسه با قماش مذکور بکشند - و بشکر بهر نفر سه تومان تبریزی (که شصت شاهی باشد) بدهد - و هر روز در سرخیابان و از بزرگه میر میفرموده باشند - و درین روز از در باغ چهارباغ شهر (که منزل پادشاهان است) تا سرخیابان (که در باغ عیدگاه است) بفرمایند که محقره اصناف چهارطاق بزدی بآئین شیرین بکشند - و بهر صنعتگره یکی از امرای مذکور را شریک سازند - تا بنعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند - اسب آهت که [چون پادشاه آن مرز و بوم را بقدم فرخنده مشرف ساخته اول بشهره (که آن نور چشم عالمیان است) بوجوه شریف خود آنرا مشرف خواهد ساخت] بنظر کیمیا آذر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی (که در شهر هستند) در آورند - که باعش سرور باشد - روز هیوم (که ازین چهارطاق و خیابان شهر و صفا دادن چهارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد) چهارچیان را در شهر و محلات

(۲) نسخه [ب] موردی (۳) در [اکثر نسخه] به رنگ (۴) در [اکثر نسخه] نانه شامی

(۵) نسخه [ا ب ح] سه صد (۶) نسخه [ح] آن قدره سلطانین و ارشد خواتین (۷) نسخه [د]

و حدود و مواضع بنزدیک شهر مقرر دارند - که چار نمایند که تمامی سرد رزن صبح روز چهارم در هر خیابان حاضر گردند - و در هر دکان و بازاره (که آئین بعهه قالی و پلاس فرش انداخته باشند) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعده آن شهر است عورات با آینه و رزنده در مقام عمیرین کاری و شیرین گوئی در آیند - و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - و تمامی آن مردم را بامتقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دراست در رکاب معادت نهاده عوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه سر و گردن امپ ایشان پیش باشد) براه رود - و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک می رفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بستین هرچه برسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بمعادت بشهر در آیند چهار باغ را همی فرمایند - و در باغچه (که در هنگام کنن نواب همایون مادران بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهی) نزل ایشان فرمایند - و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بکلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محل آرایش بدنی باشد - روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید - و چون ایشان بفرامت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور مهمانی کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر در آیند همان روز عروسه داشت نماید - و روانه درگاه معالی گردانند - و مقرر شد که معزالدین حمیدین کلانتر دارالسلطنه هرات مردی خوش نودیس صاحب وقوف تعیین نماید - که از روزی (که آن پانصد کس امتقبال نمایند) تا آنروز (که بشهر در آیند) روزنامه صنفی نوشته به نسبت مهر آن ایالت پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک (که در مجلس گذرد) بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معالی گردانند - که بر جمیع اراض نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود •

و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و براق ضروری مذکور بدین دستور سربراه نماید - اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ آینه (که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی و ده ذرعی و هفت ذرعی و هفت زوج قالی پنج ذرعی و نه قطار سایه و دویمت و پنجاه

(۲) نسخه [ح] و خوش گوئی و ملاطفت (۳) نسخه [د] طیبه خسته (۴) نسخه [و] بشره

(۵) نسخه [ا] آینه •

طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگرها تمامی با سرپوش سفید قلمی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار احقر دو تقوی در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید - و امرای مفکوز را امر شده بود (که مهمانی نمایند) بدین طریق که طعام و حلوه و پالوده یک هزار و پانصد طبق بکشند - رسه امپ و یک قطار شتر و یک قطار احقر (که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکم غوریان و فوشنج و کرشو در ولایت خود مهمانی نمایند - و حاکم باخرز در جزم مهمانی نماید - و حاکم خان و ترشیز و زاده و محولات در محال سرای فرهاد (که پنج فرمکنی مشهود است) مهمانی نمایند - انتهى •

چون (مرکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فرهاد) ایلچی شاهي با فرستاده حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمد - و حقیقت مقدم دانستن والی ایران مقدم گرامی را و مسرور شدن از بوضوح پیوسته - آنحضرت را (که معدن مروت بودند) از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین به سمت آوردن چاره نماند - ناگزیر بای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحی (که نزول احوال می نمودند) یکی از مشاهیر و اکابر خراسان بامتقبال بیرون آمده بصدارت مقربان بساط آتوس ملازمت میکرد - و صیبت مرکب پادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار گشوده خلایق از اندر قصبات (مانند جام و تربت و سرخس و امقراین) بهوات آمده انتظار مقدم عالی می بردند - و چون فاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان (که استقبال نموده بودند) به سمت خان اعلام نمودند (که وصول مرکب عالی بزیارتگاه نزدیک است) محمد خان با اعیان امرا (مثل رحمن سلطان و شاه قلی سلطان) و اکابر فضلا (مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کرمانی) و سایر اعزّه و اعیان بهاراک سعادت استقبال شانندند - و بر هر پل مالان (که بزرگه مشهور هرات است) بدولت رکاب یوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند - و شرح شوق شاهي و آداب تواضع (که جوهر بزرگی است) اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند - و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهپارا جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرفای شهر از هر در طرف هر روز آمده منتظر باشند • و چون (رایات پادشاهی بمنزل در قرا رسید) سلطان محمد میرزا بصدارت استقبال شاننده آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآنحضرت که مامور بودند شاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر

(۲) نسخه [۱] قوشچ (۳) نسخه [۵] کوشو (۴) نسخه [۲] که بسیرگاه هرات مشهور است
(۵) در [چند نسخه] طرفای شهر (۶) نسخه [۳] و در قرا - و نسخه [۴] قرا - و نسخه [۵] در قرا
و نسخه [۶] فرهاد (۷) نسخه [۲] مسعود •

پهرای عالیقدر بشفرب استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه تا پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است) تمام شست و کوه را مردم شهر و قصبات نور گرفته تماشا می بودند - و اجتماع خلایق پشادمانی بر نهیج بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غره ذیقعد (۹۵۰) نهد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض و رون فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آوردند و در مجلس اول صابر قاق (که در خوانندگی یکنه خراسان و عراق بود) در مقام سگاه (۳) غزل امیرشاهی را خواند - که ازگان رجوع اهل وجد و حال در تنزل آمد - و الحق بسیار مناصب و بذایر خواند - مطعش اینست *

* شعر *

مبارک مغزای کان خاده را ماه چندین باشد • همایون کشوره کن مرصه را شاه چینی باشد

و چون باین بیت رسید که *

* شعر *

ز رفیع و راحت گیتی مرزبان دل مشو خرم • که آئین جهان گاه چنان گاه چندین باشد

حضرت جهانبانی را وقت شد • و بغایت مذاثر شدند - و انعامها در دامن آمید او ریختند چون (هری و میرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیک رسیده) روز سه چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بمیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده آداب نیکو بندگی بجای می آورد - و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقام مشهور میرگاه میدود - و هر وقت محفل تازه عشرتگاه می گشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معروف مقرر بود - گاه عشرت برای کاربرد گاه بشاطیرای ضمیر اندس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زانان و باغ حفید را بنظر فیض بخشی تماشا فرموده در هر گل زمین صحبتهای رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای عظام ا خصوصاً پیرو هرات خواجه عبداللہ انصاری قدس (ره) بنعمت فیاز فرمودند - تجرد مذشان خدا اندیش (از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد و خوش فهمان روزگار - و فضلی نامور) از صحبت فیض موهبت مستفید شدند *

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت انرا اهتمام در توجه بدشید ادس فرموده از رایج ام عزم خیر انجام فرمودند - درین روز احمد سلطان حاکم سیستان (که در دراه خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهی شده

(۲) نسخه [۱] خوانده بود (۳) نسخه [ج] سیرگاه - و نسخه [ز] سه گاه (۴) نسخه [ز] روز از جمله *

رخصت و لایمت خود یافت - و پنجم ذی الحجه این سال بجم رسیدند زیارت مرقد منور حضرت زنده بیل احمد جام (قدس سره) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزل اقبال شد شاه قلی سلطان استجلا (که ایالت آنحضور داشت) با اکابر عادات بدولت استقبال مشرف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و هفتم محرم (۹۵۱) نهد و پنجاه و یک بهشهد مقدس رسیدند زیارت روضه رضویه (علیه و علی اکفیهما التکبیر) نایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند - و از آنجا بدولت متوجه نیشابور شدند - شمس الدین علی سلطان (که حکومت آنجا بدو متعلق بود) با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت میر کل فیروزه (که در آنحضور است) فرمودند - و از آنجا بسبزوار و از آنجا بدامغان رسیدند - و از عجایب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسم در آن تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاکها هوا تاریک میگردد - این را نیز چشم عبرت اصحاب فرمودند در کارخانه قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیاء نه چندانست که بیازت دراکت انهام و ایهام احاطه آن توان نمود - آنگاه از دامغان بهسظام توجه ارزانی داشتند - و روضه مقدمه بحرطامی شیخ بایزید بسطامی (قدس سره) در هر راه نبود - عدنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند - و از آنجا بسمنان شگفته بصوفی آباد (که مرقد شیخ علامه الدوله سمنانی است قدس سره) نزل فرمودند - و در سفر و حضر طریق انبوی آنحضرت چنان بود که پیوسته زیارت خداپرستان توسل می جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده دلان همت میخواستند و منزل به منزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلال هدایا از جانب شاه می آمد .

چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم بیلاق از قزوین بجانب سلطانیه و مودلیق بفرین برآمد - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین (که در آن نزدیکی پای تخت شاه شده بود) نزل فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال معادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزی چند در آنجا بمیر موطن شریفه و اماکن متبرکه آن شهر توقف فرمودند - و در خانهای خواجه عبد الغنی (که کلانتر اهل آن دیار بود) در اوائل شاه آنجا

(۲) نسخه [۵] الف التجه (۳) نسخه [۵] سمنانی قدس سره است (۴) نسخه [۷] بیلاق (۵) نسخه [۵] و در خانه خواجه (۶) نسخه [۶] عهد الهی .

می‌بودند (منزل داشتند - و از آنجا بیروم خان را پیش شاه فرستادند - موکب شاهی نزدیک بمقصد رسیده بود که بیروم خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل بقدیم مسرت عادت نمود - و از آنجا توجه به سلطانیه واقع شد - مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود - چون (موکب تازی بآن حوالی نزدیک رسید) اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند - بعد از آن بیروم میوزا و شام میرزا برادران گرامی شاه استقبال نمودند - و در جمادی الاولی (۹۵۱) قصد و بنجاه و یکا شاه خود استقبال فرموده (با مراعات قواعد اعزاز و اکرام - و تقدیم آداب اجلال و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائط توفیر و تعظیم و ضوابط تمجید و تفخیم در دین بنقدیم رسید و در محفل عالی (که در مدت مدید بتفصیل آن نقاشان باریک بین در بدائع صنعت نقاشی بد بیضا نموده بودند) اول مجلس آرائی آن نگارخانه خاطر فریب با اتفاق حضرت جهانبانی چهره گشا گشت - و محفل پادشاهانه انعقاد یافت - و بقانون بزرگی و لوازم پرستشهای گرامی همدم و همزبان گشتند - و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب حرور صحبت و انبساط گشودند - و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند - و میرزا داسم گونابادی در کتاب مقنوی (که در احوال شاه انتظام داده) در باب ملاقات این در شهریار کامتار چنین گفته :

• مقنوی •

- دو صاحبقران در یک بزمگاه • قران کرده باهم چو خورشید در ماه •
- در نور بصر چشم انبیا را • دو عید مبارک مه و مال را •
- دو کوکب کز ایشان فلک راستازین • بهم در یک عرصه چون فرمدین •
- در چشم جهانی بهم همعنان • بهم چون دو ابرو نواضع کنان •
- دو مه فلک را یک برج جای • دو والا گهر را یک درج جای •

شاه فرمودند که فتح هندوستان (که حضرت گیتی ستانی مدرس مکانی را میسر شد) حضرت جهان آفرین جهان بخش شهنشیر جهانگیر شما را کلید گنج خانه کشور گشایی گردانید - و هر تصور و تدبیر (که در مملکت داری و جهانبانی درینولا پیش آمد) از نا مساعدی و بی اتفاتی برادران به اخلاص بوده - و شما را دران اختیار نبوده - در عالم اعیان موافقت برادران

(۲) نسخه [ب] ابهر (۳) نسخه [۱] حمود (۴) نسخه [د ز] شام (۵) نسخه [ج ح] ملاقات (۶) نسخه [ج] و بر مصداق کلام الملوک ملوک الکلام سخنان بزرگ و حکایات بلند در میان آوردند (۷) نسخه [د] حضرت جان بخش جهان آفرین (۸) نسخه [ب] ری اخلاصی امرا (۹) نسخه [۵] چون در عالم اعیان

امری مهم است - که کارهای بسته گشاده گردن - اکنون ما را برادرِ خردِ خود تصور فرموده است و معین دانند - که منت بر جانِ خود نهاده آنچه (شرایط امداد و لوازم اعانت و امداد بوده باشد) برحسب آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابقِ حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود ما را باید رفت بطریقِ کمک بریم - و بسیار از هفتانِ حقیقت پیرای (که بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسروانی داشتند - حضرت شاه هر روز خود همه کاربار را رعبده مجلسِ غیرمکرر می آراستند - و زیست انزای صورت و معنی میدگشتند و روز بروز در صداقت و محبت می افزودند - ترتیب مجلس آرائی (که چنان شایسته بذات خود مباحث شود) چگونه بیان توان نمود - که چه قدر شامیانهای زریفت و مخمل و تاجه بان بر پای میکردند - و خرقاههای منقش و خیمهای معنی چه مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) در آن مرزومین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازم گذراندن تحف و هدایا (که امریست ضروری) بچه آئین خود توجه میفرمودند - و از اسپان عراقی چیده با زینهای مطئی و مرصع و عبائیدها و زمین پوشهای فاخر و استرهای برده می آزموده و پیرامنه و شترهای بدیع بیکر از قسم نر و ماده با پوشهای گرمی و چندین شمشیر و خنجر مرصع بجواهر و تمثالهای نفوس و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جانغاره و سنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناس زریفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آغذابه و شمعدان زر و نقره مرصع بدوایت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرقاههای سرین و بساطهای اعلی (که در کلانی و خوبی نادره روزگار بود) و سایر اسباب پادشاهانه یک بیک بنظر اقدس گذرانیدند - و جمیع ملازمان رباب درات را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید .

حضرت جهانبانی در روز جشن عالی الماس گرانها (که خراج ملکیا و اقلیمها بود) در دست و پنجه اول بدخشان بریم ارمغانی بنظر شاه در آوردند - و بے شایسته تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی بآلکای شاهی تا زمان برآمدن بهرام و (که از هر ارخاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود) زیاده ازان باضعای مضاعفه پادشاه شد - و از آنجا منوجه سلطانیه شدند - و در آنجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلال اوقات فرخنده سعادت

(۲) نسخه [۱] مهتر - و نسخه [۲] مهتر. (۳) نسخه [ح] عنانها (۴) نسخه [اب] ماده

(۵) در [چند نسخه] و کمر خنجر (۶) نسخه [ح] چلغاره .

قران معدوم باغواهی بعضی از اهل فساد غبارِ خاطر سے از جانبین حادث شده بود - آن کدورت
 یا امتداد نکشید - و بزوال صفا مصفی گشت - حضرت شاه همه روز امباب مسرت و شاهمانی
 نازه بتازه ترتیب میدادند - از انجمله بجهت تشدید و تغریب خاطر صفاگستر شکار قمرغه طرح فرمودند
 و از ده روزه راه لشکر شاهی جانوران صحرانی را رانده در چشمه (که او را ساروق بلاق گویند - که اول
 منزل ببلق^(۱) امت) شکار مجتمع شد - حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه
 درآمده آئین اسب تاخدن و شکار انداختن را نازه گردانیدند - و بعد از آن بهرام میرزا و حام میرزا
 آنگاه بهرام خان و حاجی محمد کوی^(۲) و شاه قلی سلطان مهربار و روشن کوکه و حسن کوکه
 و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درین قمرغه شد - و از امرای
 شاهی مثل عبد الله خان استیلاو (که بدامادی شاه رالاشکوه شاه اممعیل مخصوص بود)
 و ابو القاسم خلفا و سیدوندک سلطان قورچی باشی انشار و بدرخان استیلاو و چندست دیگر نیز
 به موجب حکم در آمدند - و بعد از زمانه رخصت عام در دادند - هرکس از پناه و اشکریان
 بگرمتن و بسدن شکار اشتغال نمود - درین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) در میان
 شکارگاه دانسته تیر سه بر روز - و در رخت هستی بر بست - و بملاحظه خاطر میرزا که
 این سخن را بشاه نگفت - و بعد از آن عسکر دولت را رخصت شد که وقت نزدیک
 حوض سلیمان پار دیگر قمرغه بهم آوردند - و چون فراهم آمد بائین بزرگان شکار کردند
 و درین منزل همچوگان بازی و تبق اندازی نیز شطرسه از اوقات گرامی صرف شد
 و درین روز (که بازار تبق گرم بود) بهرام بیگ بخطاب خانی و حاجی محمد کوی بله
 سلطانی سراقراز شدند - و در آخر آن مجلس طومار دوازده هزار حوار (که بهمراهی فرزند
 ارجمند شاهی میرزا سراد بکمک نامزد شده بودند) با طومار امباب کارخانه (که بهمراهی
 حضرت جهانبانی قرار یافته بود) بنظر در آوردند - امامی اجله (که درین کمک عالی مقرر شدند)
 بدین تفصیل است - میرزا سراد - بدادخان قاجار ناله میرزا - شاه قلی سلطان انشار حاکم کرمان
 احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه - سنجاب سلطان انشار حاکم نراه - یار علی سلطان تگلو
 سلطان علی انشا - سلطان قلی قورچی باشی خورشید محمد خان - یعقوب میرزا طغانی سلطان محمد
 خدا بنده - سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سبستان - ادهم میرزا ولد دیو میرزا

(۲) نسخه [دو] سلق - و نسخه [ح] سابق (۳) نسخه [ح] کوکه (۴) نسخه [ا] سرنده

(۵) نسخه [ز] گشتن (۶) نسخه [ح] بهمرساننده

تیمت میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیبانی - علی قلی و بهادر پسران مشارالیه
مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو - محمدی میرزا نذیر جهانشاه میرزا مشهور
شاه یزدی بیگ کچل استچاو - علی سلطان جلق خواهرزاده محمد خان - ابوالفتح سلطان افشار
حسن سلطان شاملو - یادگار سلطان موملو - احمد سلطان الاش اغلی استجلو - صافی ولی سلطان ولد
صوفیان خلیفه روملو - علی بیگ ذوالفقارکش - محمدی بیگ کتابدار ناچار - رسه صد تورچی خاصه
بسامان شایسته نیز تعیین یافتند - و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت (که
آخر منزل یداق سرق است) سیوم بار شکار تمغه درهم آوردند - و انواع شادمانی و کامرانی فرموده
آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند - و در عرصه دلگشای میانه (که در لطافت هوا مشهور آفاق است)
شاه والا قدر به منزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند - و به شایسته مبادرت جهته باحمرین وجوه
و این آداب بساعت موعود رداغ یکدیگر فرمودند *

حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب ابتدا بسنه حقیقه حضرت صاحبقرانی از انجا بدولت
واقبال متوجه اردبیل تبریز شدند - هودج اقبال حضرت مریم سکانی را با خیل وحشم و عبید و خدم
از راه راحت بجانب قلندهار روان فرمودند - و حاجی محمد خان را سر لشکر ساخته در خدمت
هودج اقبال آن عت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار (که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند)
وخصت یافته بجبهت سامان و سرانجام خود روانه شدند - که چون (رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی
بآب هلمند رسد) شاهزاده عالیقدر با لشکر مقرر ادراک ملازمت نماید - و حضرت جهانبانی اول
بجهت تماشای تبریز عذرا مزیمت مغمطف فرمودند - و چون نزدیک یان دیار رسیدند حکام و اکابر
تا بسنه [که میرزا پیرانشاه بر رودخانه (که از دامن سهند تبریز می آید) بسنه اند] با استقبال آمده
عز بساطبوس دریافتند - هاکم شهر بموجب فرموده شاهي شهر را آکین بسنه در نظر انور آنحضرت
جلوه داد - و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید - و کرک درانی و چوگان بازی پیاده (که در تبریز
مشهور و معروف بود - و در آن وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود) بجهت مزید انبساط خاطر
اقدس بامر شاهي بتازگی درگرد آمد - و آنحضرت عمارت عالیه آن شهر را (که از آثار قدیمه سلاطین
صافی ست) و میرکاهای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدداً از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان
خانه افلاک و گذشتگیهای عالم بے ثبات و کمصنکیهای جهان بیمقدار بخاطر حقائق مآثر آوردند

(۲) نحه [۸] مقصود بیگ (۳) نحه [۵ ح] بردی بیگ (۴) در [بعضی نسخه] هلی (۵) نحه

[۵۱] حسین (۶) در [چند نسخه] الاس (۷) نحه [ح] عهده *

در گردآوری رضای آنبردگار سخنان حقیقت‌پریان بر زبان آقدس راندند - و بعضی از ابیات سلف متوجه گشتند - در این رباعی از نریط حالت بلند خواندند *

* رباعی *

* احساس که سرمایہ ز کف بیرون شد * در دست اجل همه جگرها خون شد *

* کس نامد از آن جهان که تا پویم از * کاحوال مہمان عالم چون شد *

مہ قباب الدین جلنچو بغدادی درین بلدہ فاخرہ بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشرف
مقدس ملازم رکاب معالی بود - و نادر کار صحرائین خواجہ عبدالصمد شیرین قلم نیز درین
مدینہ فاضلہ بملازمت استعماک یافت - آن قدر در آن بارگاہ ہوشمندی را بسے پسنده آمد - و از
از عونق روزگار نتوانست ہمراہی گزید - در آن نادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاؤل نیک آرزو
چون بہ تبریز نزول فرمودند از آنجا (کہ توجہ اقدس بامطرباب^۱ و کمرہ و سایر آلات رصدی
درجہ کمال داشت) پیگ محمد آختہ بیکری را فرمودند کہ درین شہر (کہ محل آثار قدیمہ
است) کمرہ تفحص نماید - آن ماسہ لوح کمرہ چند را با مادیاتہا آورد - آنحضرت انبساط فرمودہ
بجہت تفاؤل خریدند - و از میر تبریز فارغ شدہ بصوب اردبیل توجہ فرمودند - چون (موکب
عالی بقصبہ شامی رسید) جمیع شیخانندان (کہ نسبت خویشی بشاہ عالیقدر داشتند)
با سایر اکابر و اشراف آمدہ ملازمت کردند - و بلوازم خدمت پرداختند - یک ہفتہ در اردبیل
تشریف داشتہ از آنجا بخلخال و از آنجا بطارم آمدند - و از آنجا بخزرزیل رسیدند - و چون (ہوا
و میدہ آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص از آن بیدانہ) سه روز توقف فرمودند - و در سبزواری
بازدوی معالی خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیحہ قدسیہ منوآد شد
و از آنرا سراجعت (کہ بقایہ دولت و اقبال متوجہ کابل و قندھار بودند) بہر منزل (کہ تشریف
می آوردند) حکام و اکابر آنجا زیادہ از دستور زمان توجہ بدشکشا میگذرانیدند - و مہماندہا میکردند
و درین منزل میر شمس الدین عالی سلطان خدمت شایستہ بجای آورد - و در روز مہمانی
بند بازان آمدہ کار پردازہا کردند - و چون (ابیات عالی بمشہد مقدس آمد) حاکم و بزرگان آنجا
بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند - و بخدمات لایقہ مستعد نظر قبول گشتند - و بجہت
انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شہر توقف افتاد - و ازین نواحی بجہت طلب
ساروی (کہ بر ہرات نوشته بودند) عبد الفقاح ڈرکیراق را فرستادند - و مشارالیہ در وقت مراجعت
رخت ہمتی بر بہمت - و از ہمین حدردہ موافق نور الدین محمد ترخان را بجہت طلب

شیخ ابراهیم هرجانی و مولانا ابیاس اردبیلی (که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند) فرمودند - و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند - و از آمدن این دو عزیز بهیار مفیدست و منشرح گشتند - و مذاکره کتاب درة التاج در میان آوردند و درین مدت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصیحان آنجا (که بملازمت میبودند - و از صحبت اکابر منقبت منقبض میشدند) مشغولی حاصل میشد - مولانا جمشید معنائی (که مجمع فضائل بود) مکرر بشرف بساط بوس رسید - و زری ملاحیرنی این منزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد .

- شعر •
- که دل از عشق بتان گه جگرم میسوزد • عشق هر لحظه بدافع دگرم میسوزد •
- همچو پررانه بشمع سرور کرامت مرا • که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد •
- آنحضرت (که خلاق معنائی و معیار نکته دانی بودند) ندکو تشریف فرمودند که • مصرع •
- میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد •

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجده اخلص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و از آنجا براه قلعه گاه بسیدستان نزول اجال فرمودند - و درین حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکتب عالی پیوستند - و از آنجا بگرم سیر ورد اقبال روی نمود - میر عبد الحی گرم سیری از قلعه کبی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شناخت - و عذر جریمه تقصیر و خجالت سابق (که در وقت رفتن از دولت ملازمت مجرور مانده بود) بعرض رسانید و از آنجا (که خطا پوشی و عطا پاشی شیدا گریه آنحضرت بود) معذرتهای او بجمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت •

چون سخن یابنجا کشید ناگزیر امت از آنکه صبحی از امیالی (که درین غریبت ملازم رکاب دولت بودند) نوشته آید - مرحلقه حقیقت گذاران و ناکدش (^۱) که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهاندانی جدت آشیانی بود) بیبرامخان است - دیگر خواجه معظم امت که نسبت اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت - از ابتدای حال خالی از شورش و دماغ و گرمی مزاج نبود - زنده رفته سفاکی و پیدایی او بافراط کشید - و خاتم کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد - دیگر عاتل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان - که از جانب رنده از دبائر سلطان حسین میرزا است - اگرچه در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موموم گشت - دیگر حاجی محمد گوگی است - او پسر کونک است - که از امرای

(۲) نسخه [ب] که سعادت (۳) نسخه [ح] کوکه •

عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و حاجی محمد در مردانگی تفرّد داشت
 شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگار می باید - در روز قبض اندازی او فدق زد
 و از شاه جلد گرفت - دیگر روشن گوید امت - که کولتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی
 بود - در آن راه بار جواهر سپرده بودند - در آن ودیعت چون خیانت ظاهر کرد محرم
 چند روز در بند بود - و بوسیله مغر خلاصی یافت - دیگر حسن بیگ امت برادر محرم گوید
 او (با آنکه کولتاش کامران میرزا بود) بدوام ملامت حضرت جهانبانی قیام داشت - کریم طبع
 و خوش خلق بود - و محرم - در گذر چو غریبی رحمت شد - دیگر خواجه مقصود هرروی امت
 او مرده پاک طینت و پاکیزه رزگار بود - با امانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت
 و از ملازمان سنجیده صفات حضرت مریم مکانی بود - طی الدوام در حوالی بودج آنحضرت
 بوده التزام خدمت داشت - از او در فرزند معاد تمند ماند - که نسبت کولتاشی به حضرت
 شاهنشاهی دارند - بکرم سیف خان - و او در سال منج کجرات در رکاب اقدس شریعت خوشگوار
 شهادت چشید - دیگر زین خان گوید که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو مقام
 و ادراک و غریب فرزاندگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای
 کبار منسلک است - دیگر خواجه غازی تبریزی است - که از دقائق حقایق و دقائق علم حساب
 و قوت تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موکب عالی از لاهور بجانب
 سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصب مشرفی دیوان
 یافت - و بعد از آن مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت - و در آخر عمر (که مؤمل و حواس او
 اختلال یافته بود) با منقام عتبه درگاه والی حضرت شاهنشاهی امدهان یافت - دیگر
 خواجه امین الدین محمود هرروی امت - که در فن سباق سباق فرمان قلمرو حساب بود - و خط
 شکسته را بغایت درصحت می نوشت - و در کفایت احوال و درایت محامدات موشگافی میکرد
 حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند - و در عهد سلطنت
 ابدیدوند آنحضرت بمراتب عالی رسید - و بخطاب خواجه جهانی سرافراز شد - دیگر بابا دوست
 بخشی است - او نیز بعلوم سباق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود - و بهیوسته با اختلال مهمات دیوانی
 صنوف گردانی بظهور می آورد - دیگر درویش مقصود بنگالی است - او از زیارتگاه هرامه امت
 مرده حاده ضمیر درصحت جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند